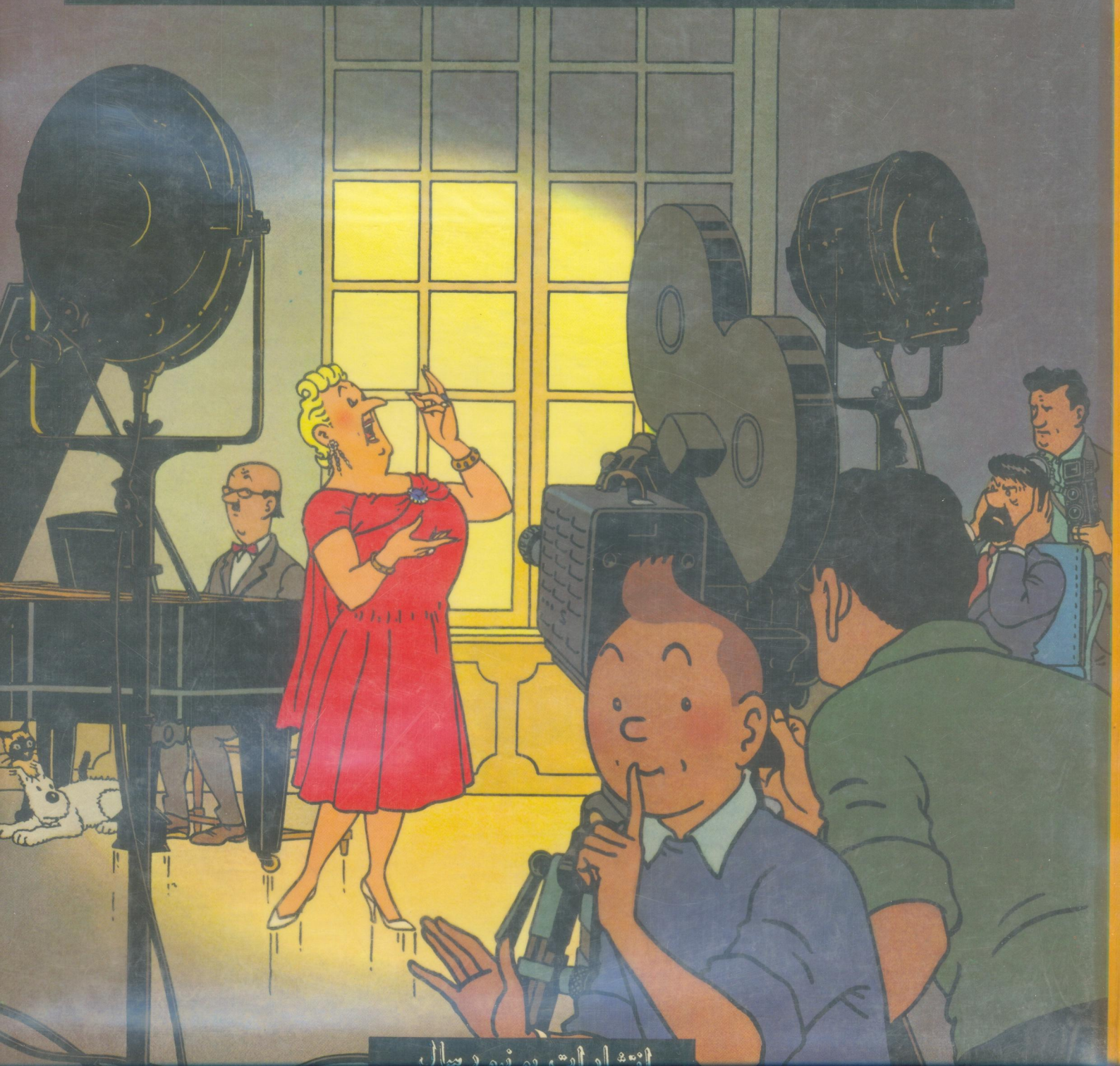


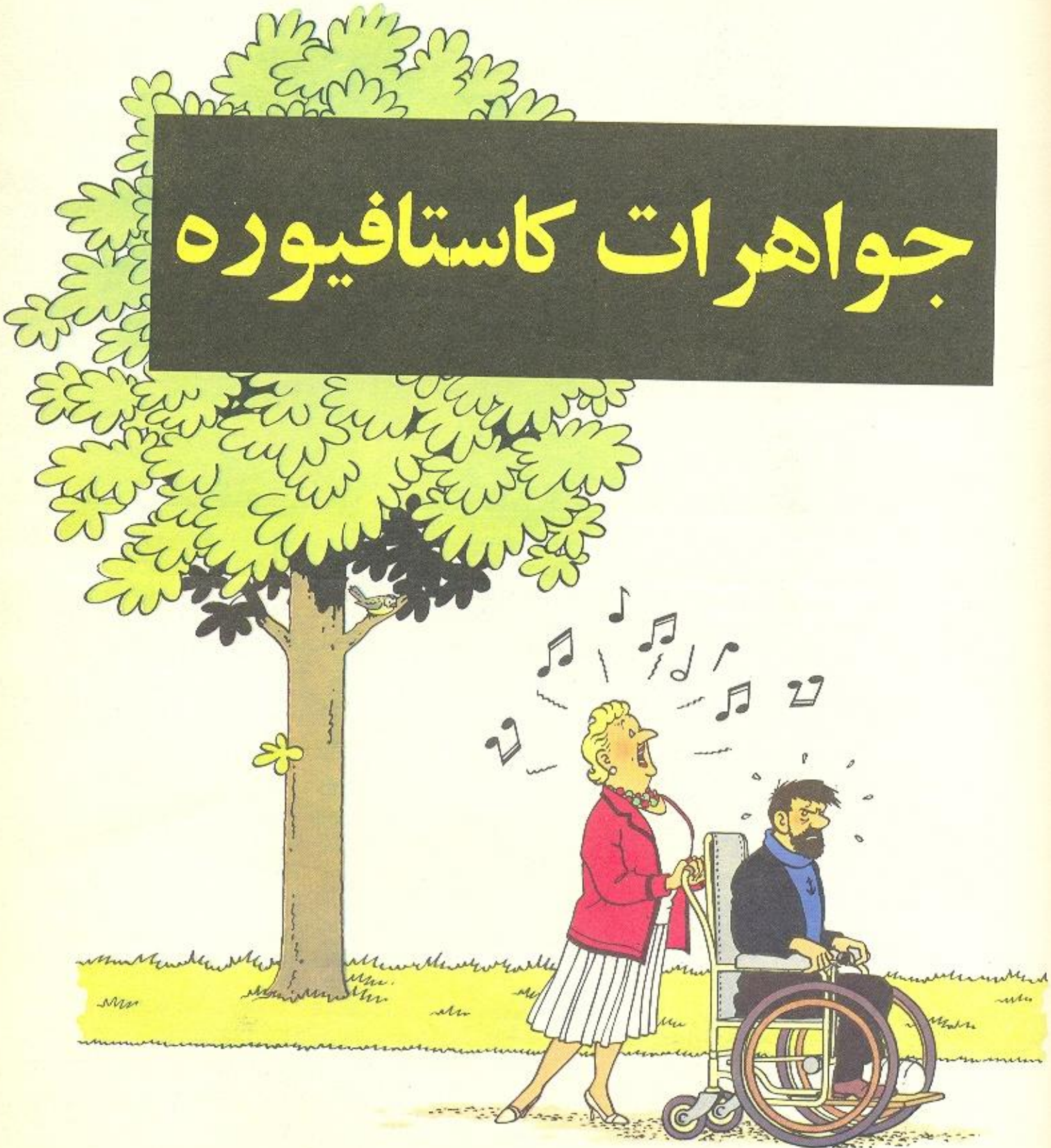
# جواهرات کاستافیوره





داستانی از ماجراهای تن تن و میلو

# جواهرات کاستافیوره





# جواهرات کاستافیوره



جیک جیک پرندگان!... گل‌های جنگلی!  
... چه عطری!... بوی خوش خاک برگ‌ها!  
تن تن، نفس عمیق بکش، ریه‌ها تو از این  
هوای پاک و لطیف و جان بخش که آدمو  
زنده می‌کنه و آدم دلش میخواد اونسو  
به‌بلعه، برکن...



آه!... بهار دل انگیز!... اردیبهشت  
زیبا!... طبیعت سبز و خرم!...



اونجا رو نگاه کن! مثل اینکه این بوی گند  
به عده‌ای رو هم بطرف خودش جلب کرده!  
... باور کردنی نیست!

کولی‌ها!



آه، حالا فهمیدم: به‌مطفه‌ای رسیدیم که مردم این  
نواحی همه آشغال‌و کثافت‌ها و خرت و پرت‌ها سوتو  
میارن توش می‌ریزن. اینجا شده زباله‌دونی اهالی محل!

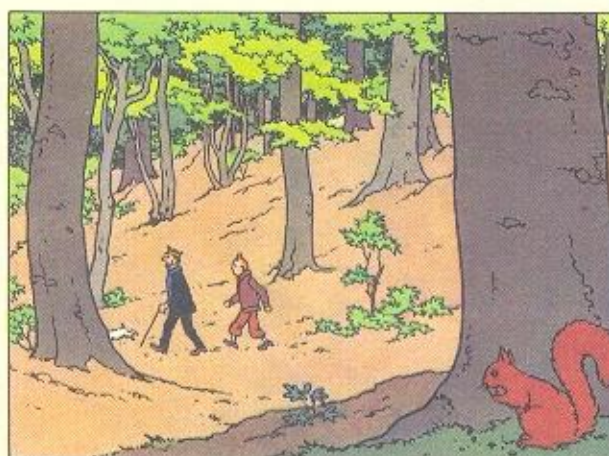


اگر استشوی خواهی، بویی که اینجا  
میاد هیچ شایه‌تی به‌بوی گل‌ماس و  
سوسنبر نداره!

آره، راست میگویی!



هیس!... گوش کن... مثل اینکه به  
بچه‌داره گریه می‌کنه...



اینجا هیچ بهداشت سرشون نمیشه!  
... واقعا "تا" سف‌آوره!...



این بچه از اون کاروانی  
که چند دقیقه پیش دیدیم  
حداً مونده ...



یه بچه کولی! ...  
او هو وو- او هو وو!



او هو بو هو!



آخ!

هن ن گ



لعنت بر شیطان! بچه، جواب آقا  
رو بده! ... ما که نمی خواهیم  
تو رو بخوریم!

نه، نه،  
کاپیتان!  
هی یی!



تو نباید بترسی، اسمت  
چیست؟ اسم من تن تنه،  
اسم تو چیست؟  
بچه، جواب  
بده!



سلام! ... چی شده؟ ...  
چرا گریه می کنی؟ راه تو  
گم کردی؟ ...



می بینی با من چکار کرد؟ بچه شیطان،  
چیزی نمونده بود دستمو خون بیاره!  
درسته، اما شو هم  
ترسونده بودیش!



ای بچه تخن! ... وای آگه  
دستم بیست برسه!



لعنت خدا بر  
شیطان لعیم!



اوه! بچه بیچاره! ...  
بچه  
بیچاره؟ ...  
هاف!  
هاف!



هاف!  
هاف!



هاف!  
هاف!

دیگه چی  
شده؟

بیا، نترس، ما تو رو می‌بریم پیش والدینت... میتونی بلند شی؟...

گیلی گیلی گیلی!



زخمی نشدی؟... نه، از سرت خون نیامد... ممکنه پیشونی‌ات باد کنه، اما چیز مهمی نیست... بچه بیچاره!...



خدای من! رو تمشکها پاش لیز خورده افتاده، سرش خورده به ریشه درخت!



فکرتو بکن، هنوز هم آدمایی پیدا میشن که میان توی زیاله‌ها زندگی می‌کنن!

آه! پله!



چند دقیقه بعد.

میارکا!

ماما!



حالت خوبه؟



تو مرد خوبی هستی، باید آینده‌ات بگم... بیه خورده پول تو دستت بذار.

نه، نه، متشکرم! حرفشم نزن!



بچه رو تو جنگل پیدا کردیم، حتماً گم شده بود. همینکه ما رو دید... فرار... پله فرار کرد. ولی کمی دورتر با سر افتاد زمین و سرش خورد به ریشه یه درخت، بعد ما هم آوردیمش اینجا.



سلام رفقا!



اااااااا!

مگه چی... چی دیدی؟...



بین آقا!... من آینده‌ات رو میگم... تو یه خورده پول تو دستت بذار.

نه، نه، خواهش میکنم مزاحم نشو!



... راستی... شاید بهتر باشه، برای آرامش خیال میگم، بدید به دکتر این بچه رو معاینه کنه.

دکتر؟... پولشو از کجا بیاریم؟ ما رو که می‌بینی پولی تو دستت و بالمون نیست.





جواهرات ناپدید! ... گم شد! ...  
برید! به خورده پول تو دستت بدار،  
باز خیلی چیزا مونده که باید بهت  
بگم!  
نه، نه، همین که گفتم کافیه!  
... دستمو ول کن!



باید خیلی مواظب باشی! ... وگرنه اتفاقی برات  
پیش میاد! ... اما زیاد مهم نیست! ... بزودی  
به چهار چرخه میخری! ... اوه! ... به زن خوشگل  
خارجی می بینم ... به دیدنت میاد ... اوه!  
جواهرات خوشگلی داره! ... و ... اوه! بدبختی  
بزرگ!

دیگه چی  
دیدي؟



دستتو گازگرفتن ...  
اگه فال اینطوری می گیرن که  
بنده هم بلدم فالشو بگیرم،  
آینده نورو بگم! ...!



نکنه آقا خیال کردن که ما از ته دل  
اینجا رو انتخاب کردیم! ... نکنه  
فکر کردن که ما خوشمون  
میاد لای آشغالای بلولیم؟ ...  
مقصودم این بود که ...



خوب دیگه، خدا حافظ. از این بچه خوب  
مراقبت کنین. اگه اجازه بدین میخوام به  
توصیه بهتون بکنم. بهتره از کنار این  
آشغالدونی برید و به جای دیگری اردو بزنین  
... اینجا از نظر بهداشتی مناسب نیست و ...



خواهش می کنم به خورده پول بنده! ...  
وگرنه بدبختی بزرگ بهت رو مباره! ...  
وگرنه جواهرات ناپدید میشن! ...  
منم میخوام ناپدید بشم! نموم شد!  
آینده نگری بازی نموم شد.



لعنت خدا بر شیطون. شما باید برین  
جای دیگه ای چادر بزنین، اینو من  
بهتون میگم. به جای فشنگی نزدیک  
قصر هست، لب رودخونه، هر وقت دلتون  
خواست میتونین بیاین اونجا چادر  
بزنین ... فهمیدین؟ ...



هر کسی که گولی نیست ما بهش می گیم  
مرتیکه ... ما دیروز رسیدیم اینجا، به  
نفر مریض داشتیم، پلیس به ما اجازه داد  
چادر بزنین ولی گفت تنها جایی که  
حق داریم چادر بزنین اینجا ست.  
آه! پس اینطوری شده! ...



ساکت شو مایتو، بذار با این مرتیکه  
حرف بزنی ...  
مرتیکه؟  
مرتیکه!



بوم



آدمهارو مجبور کن که بیان تویه همچه  
جایی زندگی کنن. این واقعا ناراحت  
کننده ... خوب کاری کردی  
دعوتشون کردی.





الو... الو... الو...؟  
آقای بولو؟... چی،  
آقای بولو اونجا  
نیست؟...



من چندین بار بهش  
تلفن کردم آقا، هر  
دفعه قول میده که میاد  
اما...  
خوب، حالا من بهت  
نشن میدم که چطوری  
باید تلفن کرد!



چرا، چرا به تکه شکسته، حدود  
بیست سانتیتر میشه!  
این پله لعنتی هنوز  
تعمیر نشده. این موزائیک  
ساز خدا نشناس بالاخره  
کی میخواد بیاد؟...



تریفون بیچاره... جائیت که نشکسته؟



دیدی چطور باید نتیجه گرفت،  
دوست عزیز؟... به خورده خشونت  
لازم داره آقا جان!... فردا  
صبح میاد، خودت که شنیدی؟...  
انشاءالله خدا از  
زبونتون بشنوه.



بله... آه... بله آقا... بله میدونم...  
من... بله خیلی سرم شلوغ بود. بله  
خیلی بد شد... چی... آه...! بله  
خیلی خطرناکه... بله... بله...  
... کسی؟ آه... بله... فکر کنم فردا  
بتونم پیام... بله فردا صبح...  
قول من قوله... خدا حافظ  
آقا.



دخک  
الو، آقای بولو؟



خیر قربان، اینجا قضایی  
سانزوست... بله آقا...  
نه آقا... اشکالی  
نداره آقا.



بیانکا کاستافیوره!... ها! ها!  
بلبل عزیز میلان!...



این چانگ چه بچه نازنینیه!  
بله... به نامه دیدگه‌ای هم  
هست. حدس بزن کی فرستاده  
... بیانکا کاستافیوره



خوب، حالا وقتش رسیده که به مشروبی  
بخوریم: هوای آزاد تشنگی میاره...  
خبرهای خوشیه تن تن؟  
چانگ از لندن برام نامه فرستاده،  
اوضاعش رو براهه، به شما هم سلام  
فرستاده.



چی نوشته؟... خیر داده فردا  
میاد اینجا!...



این فرشته زیبا برای ما  
چی نوشته؟  
نه، مثل اینکه  
طوفان نشسته...



... وقتی خود را ۱۶ در آئینه  
۱۶ چنین زیبا می بینم  
عجب؟ این  
غرش طوفانه...



کاستافیوره اینجا؟... فاجعه است!  
... مصیبتیه!... وحشتناکه!...

اوه... به خط هم زهرش  
واسه تو نوشته...



دوست جوان من، مدتهاست که... هوم - هوم...  
اقامت در کشور شما... هوم - هوم... فرار  
از دست خبرنگاران روزنامه... هوم - هوم...  
... میتوانم به سادگی کامل (نه بابا!)... خودم  
را به قصر مولینسار دعوت کنم؟... هوم - هوم...  
روز هفدهم میرسم... لعنت خدا بر شیطان!



کاستافیوره...؟!... فردا؟!...؟!...  
اینجا...؟!... حتماً شوخی  
میکنی...؟!... خودت بگیر بخون...



!!!



نستور، جمدونم، فوری!  
تا به ساعت دیگه باید  
حرکت کنم!  
بله  
قربان...



نستور!  
بله  
قربان.



سلام گرم من به  
کاپیتان بارتوک.



هادوک، خانم کاستا  
چی چی! هادوک  
لعنت بر شیطان!



آخه لعنت خدا بر شیطان، مگه تو نمیدونی  
که این پله شکسته است!... خودمو کشتم که  
این موضوع رو حالت کم اما همیشه!  
بله... بله قربان، زنگ زدن  
قربان.



اوه، این... این پله  
بود قربان...



نه، دوست عزیز، اصرار  
بی فایده است، باید  
لنگر بکشم.



بوم



خوب...؟  
درست حدس زدی،  
از خودشه!



یه تلگراف برات آوردن تن تن، کسی  
چه میدونه، شاید اشکالی برای بیانگا  
کاستافیوره پیش اومده و نمیتونه بیاد.



حیف که میخواد بره،  
با اون و کاستافیوره  
اینجا زندگی  
خیالی شیرین  
میشد...  
میاو



ولش کن، خودم واز میکنم تو  
به چمپدونا برس.





پات حساسی پیچ خورده،  
دوست من!... یکی از  
الیافش هم پاره شده.



آآآخ!



نه، خوشبختانه اولی اکه  
هم پام می شکست هیچ  
تعجب نمی کردم.



این یله لعنتی مرده شور برده...  
این بولو هم نمباد درستش کنه!  
اگه دستم به این موزایک ساز حقه باز  
خدا که جایت  
نشکسته باشه.



یه توصیه هم بهت میکنم. بده این یله  
رو تعمیر کنن، بقیه ممکنه شانس تو رو  
نداشته باشن!... خدا حافظ!

خدا حافظ  
دکتر!



حرفشمن زن!... باید پاتو گچ بگیرم،  
پانزده روز هم باید استراحت کامل  
بکنی!... بدون که خیلی شانس  
آوردی که پات بکلی نشکسته!



فردا میام که پاتو گچ به گیرم.

گچ بگیری؟... برای یه پیچ  
خوردگی!... اما دکتر من همین  
امروز سخوام برم به ایتالیا!  
...



آی! آی! مریم مقدس! چه  
بلایی سرت اومده؟

پام پیچ خورده... آخه  
چطوری داخل شدین؟



سلام کابیتان کایوک! آه...! چقدر از  
خوشحالم!

چطو... چطوری داخل  
شدید؟



گوگو



پس بنده آدم خوش  
سانس هستم...  
ها! ها!



... به اضافه بیانیت مخصوص من ایگور واگنر  
که ناچاره همیشه با  
من باشه... هی! هی! هی!



من که تنها جایی نمیرم!... ایرما  
که متصدی لباس من همیشه  
با من سفر میکنه...



درست موقعی که ما رسیدیم، تن تن  
داشت به آقای رو تا دم در  
همراهی میکرد. دیگه احتیاجی  
نبود رنگ برنیم.

یعنی چه "ما"؟  
... مگه شما چند  
نفرید؟...



خانم، اجازه بدین دوست قدیمی مون پروفیسور تورنسل رو به شما معرفی کنم.



آه! من خیلی خوشحالم، واقعا "خوشحالم" که بایه ورزشکار معروفی که پروازهای شگفت آوری با بالن کرده آشنا میشم!...



ستایش های مرا به پذیرید، خانم... من به خصوص بسیار خوشوقتم که با هنرمند بزرگی آشنا میشم، هنرمندی که در عالم هنر نظیر نداره، هنرمندی که...  
پروفیسور، خجالتم میدین!



امیدوارم همینطور باشه. تن تن اغلب از تابلوهاتون برام تعریف می کنه، تابلوهایی که ظرافت رنگ با مهارت طرح همراهه. شنیدم که شباهت در پرتزهاتون بخصوص جلب نظر بینندگان رویکنه...



نستور، خانم رو به اتاقشون راهنمایی کن!  
بله قربان.



ممنون میشم... اما قبلا... اوه، ایرما کجا گذاشتیش... اوه... اون هدیه کوچک کاپیتان کوداک رو میگم؟  
تو تا کسی مونده خانم، الان مبارک باشه.



فکر کردم... اوه... بخودم گفتم که به گرگ پیر دریاها مثل شما، حتما "توی خشکی خیلی احساس ملالت می کنه... بله، بله... اوه، خیلی لطف کردین، اما..."



فکر کردم هدیه ای به شما بدم که...  
بفرمائین خانم.



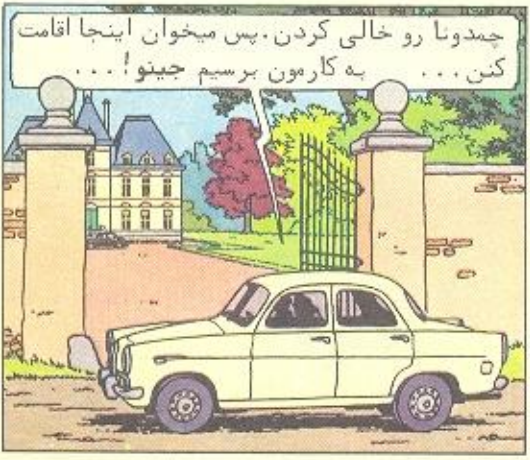
... که برای شما یه مونس وفادار بشه، این... این طوطی از جزایر دور دسته.



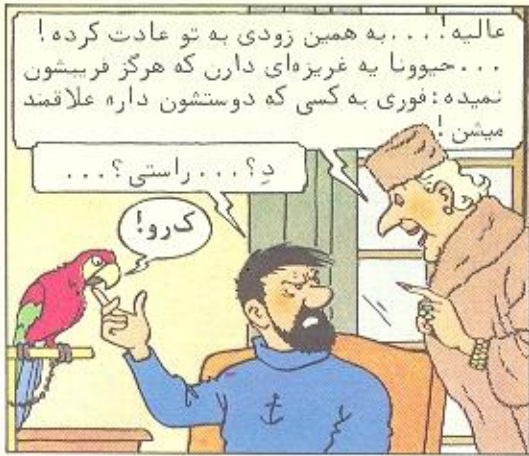
من... خیلی جالبه!... چه... اوه... خیلی هدیه جالبه!... اوه... هیچی نمی تونست منو بیشتر از این خوشحال کنه!... مطمئن بودم!



بیا ایرما، بذارش کنار کاپیتان.  
بله خانم.  
من از این حیوانایی که حرف میزنن هیچ خوشم نمیاد!



چمدون رو خالی کردن، پس میخوان اینجا اقامت کنن... به کارمون برسیم جینو!...



عالیه! ... به همین زودی به تو عادت کرده! ... حیوونا به غریزه‌ای دارن که هرگز فریشون نمیده: فوری به کسی که دوستشون داره علاقمند میشن!

دی؟ راستی؟ ...

کرو!



نازش کن کاپیتان، نترس، آزارش حتی به به مورچه هم نمیره.

گیلی - گیلی - گیلی



اسمش کوکوست. به اسم کاملاً ایتالیایی ... خیلی با محبته ... نشون بده تو همین مدت چقدر به کاپیتان ماستوک علاقه پیدا کردی! ...



تو رو بخدا کاپیتان، از این حرفها نزن! این کوچولوی نازنین اونا رو تکرار میکنه! ... انگشتتو بشهیم! ...

کرو!



لعنت خدا بر شیطون! ... پرنده آدمخوار! ... وحشی! ... بی وجدان! ...

الوو - وو - وو، بفرمائین ...



آیییی!



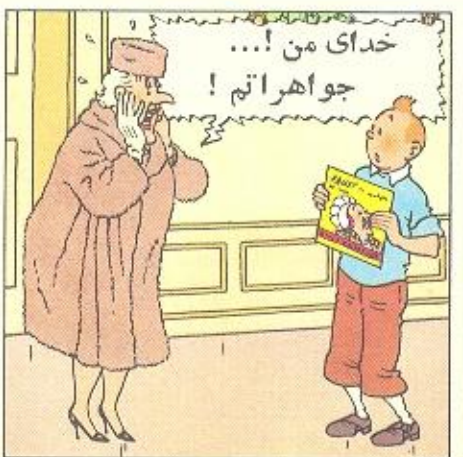
خوب، درست شد! ... به عروسک کوچولو برای اینکه دریاورد بیچاره رو دلداری بده ... آهنگ "جواهرات"! ...



این جعبه کمک‌ها خانم ... و ... اینم ... آه، درسته، فراموش کرده بودم! ... تن تن عزیزم، این هدیه کوچک رو از من قبول کن ...



چیزی نیست ... میخواستہ شوخی کنه. ایروا! ... جعبه کمک‌های اولیه رو بیار.



خدای من! ... جواهراتم!



البته! ... همونجا بود که برای اولین بار شنیدم که شما آهنگ "جواهرات" از "فاوست" "گوتو" رو می خوندین. آه، بله، این آهنگ "جواهرات" که ...



ببینایت از شما متشکرم خانم. جدا لطف‌داشتنی که به فکر من بودین. خواهش میکنم، خواهش میکنم ... فکر کردم که این اولین ملاقاتمون در سیلداوی رو به یادتون میاره ... خاطر تون هست؟

آه! فراموش کرده بودم... حتماً روزنامه نویس ها تا اینجا تعقیب کردن. سیتونم به خواهشی از شما بکنم؟... نه مصاحبه، نه رپرتاژ و نه عکس و تفصیلات: هیچی!... من بطور ناشناس خونه شما اومدم و میل دارم همینطور ناشناس هم باقی بمونم.



ای بیچشم، خانم...

خوب، دوست عزیز، حالا اگه میخواهی منو به اتاقم راهنمایی کن...

هر وقت دستور بفرمائین...



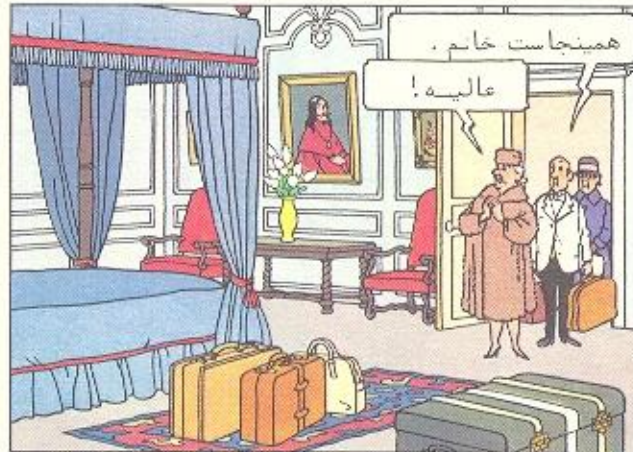
اینجاست خانم!... اینجاست!... صندوقچه جواهرات شما پیش منسه! آه! شکر خدا!... راحت شدم!...



این میل های قدیمی عجب جلوه خاصی دارن!... بخصوص این تخت خواب استیل... اووه! باید لوئی پانزدهم باشه، اینطور نیست؟



لوئی سیزدهم خانم.



همینجاست خانم. عالیه!

میخواستم توجه خانم رو جلب کنم که پله چهارم شکسته است.



خودم می بینم دوست من.



وای! پله... پله!...



وای خدا، باز مهمون اومد!



اگر اجازه بفرمائین مرخص میشم چون در میزنین. برو، دوست من.

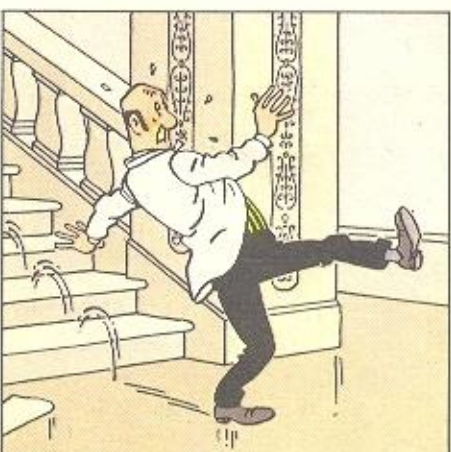


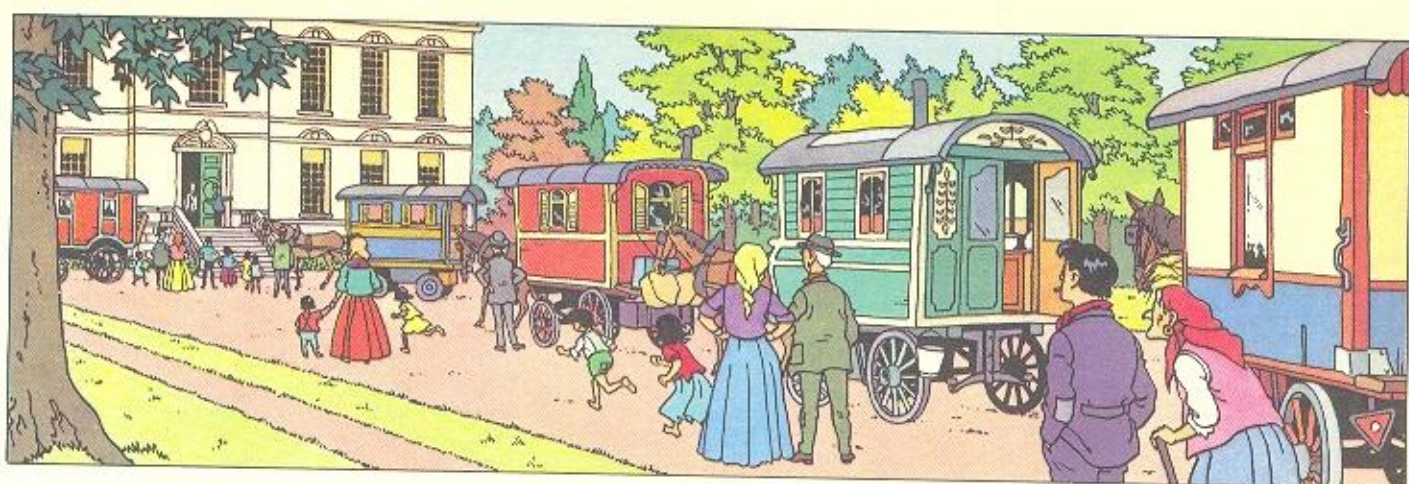
البته مقصود منم همین بود!

زیارتی



باید ظاهرم رو مرتب کنم!





قربان... بیرون... بیه عده کولی دوره گرد جمع شدن! ... میگن خود شما بهشون اجازه دادین که بیان نزدیک قصر بمونن...

درسته نستور، ممکنه راهنمائیشون کنی به اون جلگه کنار رودخانه؟



تلفونو دم دستت می دارم، کاپیتان، اینطوری راحت تری.

مشکرم تن تن، خیلی ممنونم.



آخه آدم عاقلی کولی هارا به خونه اش دعوت می کنه؟



کاپیتان می خواهی من برم... بیچاره نستور تو این خونه کلسی گرفتاری داره!

باشه.



مثل اینکه دیگه هیچکی نمیتونه برای من دردسر درست کنه! ... برو نستور، محل رو بهشون نشون بده. اما... آخه... من... بله آقا...



ولی قربان، باید خدمتتون عرض کنم که این کولی ها آدم های بی مصرفی هستن، از اون گذشته دزد و جیب بر هم هستن! ... اپنا واسه شما هزار جور دردسر درست می کنن...

درد سر...



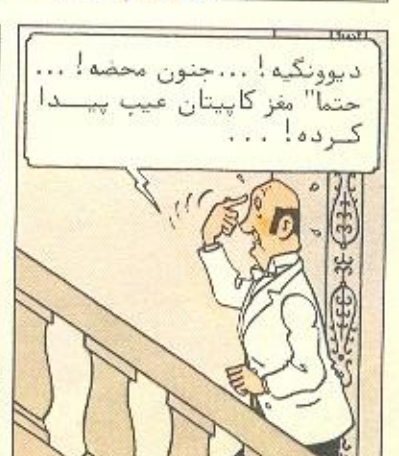
دررینگ

الو؟... بله خودمم... کسی؟... زاندار میری!... چی شده؟؟؟



بوم

لعنت خدا بر شیطون. باز پلکان! یعنی هیچکی پیدا نمیشه مواظب باشه!



دیوونگیه!... جنون محضه!... حتما مغز کاپیتان عیب پیدا کرده!...



کی بفرماید؟... شما داشتن صحبت می کردین... الو... بله... البته... نظر شما رو خوب درک می کنم کاپیتان. این حاکی از قلب پاک شماست ولی من... یعنی چه ساکت شو؟!...



همینطور سرکار. به عقیده من هیچ درست نیست که این بیچاره ها رو مجبور کنن کنار به کوه آشغال و زباله زندگی کنن و چون من اینجا محلی داشتم که... الو... و... و... بفرمائین!...



بله کاپیتان، افرادم به من گزارش دادن که این دوره گردهائی که کنار جاده چادر زده بودن از اونجا رفتن... گویا شما دعوتشون کردین که بیان خونه شما... چطور؟...



به بچه وحشی دستمو گاز گرفت... بعدش هم یه طوطی... افتادم پام پیچ خورد... کاستافیوره سرم خراب شده با ایرماش و اون مرتیکه پتهوونه... تازه به من میکن ممکنه دچار گرفتاری بشم! واقعا! که!... ها! ها! ها! گرفتاری!...



باز داشتن با طوطی تون صحبت می کردین؟... بسیار خوب... حالا برگردیم سراین ولگردا. شما هرکاری که صلاح میدونین بکنین. من بهر حال به شما خاطر نشان کردم. اگر گرفتاری برای شما درست کنن تقصیر خودتونه.



نه خیر، با شما نبودم!... با این طوطی بودم که... بالاخره خفه میشی یا نه حیوونه... الو... و... و... بفرمائین!...



غررر! هاف! هاف! هاف! هاف! هاف! دیگه چه خبره، میلو دیگه چی پیدا کرده؟



از اینا هیچ خوشم نمیاد. تظاهر می کنن که دارن بما کمک می کنن اما در اصل از ما متنفرن... اینا نه، ماتتو، اینا نه!



در همین هنگام... ماهوریت انجام شد. جاومکانشون رو هم معلوم کردم.



هی! ایست! کی هستین؟...



هاف! هاف! هاف! هاف! گررر! گررر! میلو!... بیا اینجا میلو!









ولی چه کسی؟... این موضوعیه که باید روشن بشه!... کار آدمای قصره؟... یا کاراون آدمای موزی که دیروز دیدم؟... نکنه کار گولی‌ها باشه؟...



نه، تحمل وزن به آدمو نداره... شاید به بچه؟... در این صورت هم رذش روی درخت باقی می‌موند... تازه، این جای پا مال به آدم بزرگه...



این پیچک؟...



جای پا!... درست زیر پنجره!... یعنی حرفهایی که میزد راست بود؟...



نیل



نه، جای پایی که شبیه اون جایها باشه دیده نمیشه...



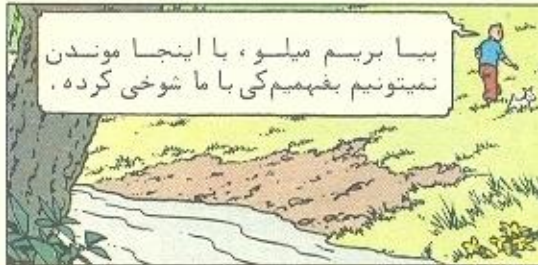
اگه زدی باشه بهتر میشه نوی گل‌ها پیدااش کرد. پس باید بریم جایی که به اسباشون آب میدن.



بیا میلو، بیا بریم به سری به گولی‌ها بزیم.



بالاخره رفت!... هی! هی! نموند تا دنباله شو به بینه!... مارمولک! هیچ خوشم نمیاد بیان اینطوری دور و برما به پلکن...



بیا بریم میلو، با اینجا موندن نمیتونیم بفهمیم کی با ما شوخی کرده.



هاف! هاف!



دکتر داره میره، برای گچ گرفتن پای کاپیتان اومده بود... اون یه اتومبیل دیگه مال کیه؟...



بهر حال چیزی دستگیرم نشد... بیا میلو، باید برگردیم.



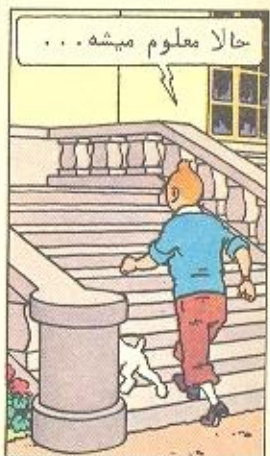
عجب!... پس این بوده که سنگ پرت کرده نوی آب... آخه چرا؟



از این طرف رد میشدم، آخه به مشتری این طرفا دارم، بخودم گفتم: "سرافین وقتشه که بری سلامی به این دربانورد پیریکنی!..." بسین تو چه حالی این مردک خنده دار رو پیدااش کردم. از پله افتاده باش پیچ خورده!... ها! ها! ها! ها!



سلام جیوونک!  
آه! سلام آقای لامپیون.  
الووووو،  
بفرمائین.



حالا معلوم میشه...



شنیدم قیمتش از میلیون هم زیاده تره... توش به چیزی هست... به زرد، که به... چی چی میکن... مهارا ای این بهش هدیه داده...

مهاراچه...  
مهاراچه گوپال...



جواهراتش، اون جواهرات مشهورش حتی بیمه هم نیستن! نظر تو در این باره چیه... واقعا سهل انگاری شده، نه؟...



بهر حال کار خوبی کردم که اوادم، ایسن سرافین لامپیون رو خدا! براتون فرستاده... خانم برام تعریف کرده که دیشب چه اتفاقی افتاده... از اون گذشته میدونی چی شنیدم؟... نه... خوب، پس خوب گوشانو و کن...



من همه فکرارو کردم!... تا چند روز دیگه با قرارداد خدست می رسم!... خدا حافظ دوشس!... خیلی از زیارت شما خوشحال شدم!



خلاصه این جواهرات بیمه نیستن!... من به خانم گفتم: "به لیستی از همه جواهراتتون تهیه کنین و سرافین لامپیون هم به قیمت خیلی ارزون اونارو براتون بیمه میکنه."

من... من باید در این باره فکر کنم آقای شامپیون.



درسته!... وهمین سنگه به تنهایی به دنیا ارزش داره!... خوانندگی هم حرفه خوبیه!... آدم باورش نمیشه اما در آمدش قابل ملاحظه است، مگه نه؟... والله من مخالف موسیقی نیستم ولی از به لیوان آبجوی خنک هم بدم تمیاد!



منزل آقای هادوک اینجاست؟  
هادوک... به اینجاست... چه فرمایشی داشتن؟



زینک  
حتما "موزایک" سازه است که زنگ میزنه.



پیرمرد، اگه جای تو بودم، میدادم هر چه زودتر این پله رو تعمیر کنن.  
آره، منم به فکرش بودم... و فقط منتظر موزایک سازه هستم.





حالا ديگه بايد برم با آقاي واگنر تمرين كنم... فعلا "خدا حافظ"... كوكو رو هم پهلوي شماي دارم...



بله، ولي "پاري فلاش" "پاري فلاشه"، مي فهمين كه. مثل "تمپو دي روما" نيست... خبرنگاراش يه دفعه يه من بي احترامي كردن و من ديگه حاضر نميشم باهاشون مصاحبه كنم



آه! از دست اين روزنامه نويسها، چه سماجتي!... هيچ جور نميشه از دستشون فرار كرد... چه ميشه كرد، زكوه شهرته ديگه!...

بله، ولي شما به من گفته بودين كه نه مصاحبه ونه هيچي...



بالاخره خفه ميشي يا نه، طوطي لعنتي پر حرف!... الوووووو، بفرمائين.



خير خانم، اينجا قصابي سانزو نيست... خير خانم شماره رواشتباهي گرفتين...

درررينگ!  
درررينگ!  
درررينگ!

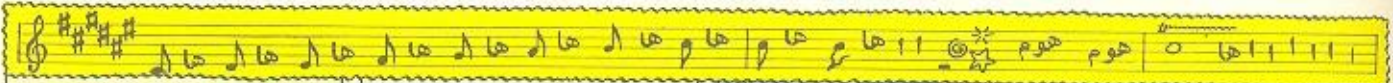


درررينگ  
درررينگ

الو، بفرمائين... الو-وو-وو. بفرمائين.



خدا خودش بايد بداد يا برسه!



تخك



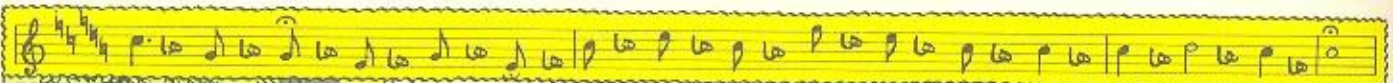
لعنت خدا بر شيطون! نميدونم چي جلوي منو مي گيره كه...



من كه به شما توهين نكردم خانم!... داشتم بايه طوطي حرف مي زدم كه... الو... الو...؟



حالا چرا سرم داد مي زنين آقا!... توهين هم مي كنين. هر كسي ممكنه اشتباه كنه... شما هم مثل يه فاطريد!



به! حالا داره تمرين صدا ميكنه. بايد صبر كنيم...



تين تن، تو رو بخدا. به فكري به حال من يكن!... لااقل يه صندلي چرخدار برام سفارش بده كه بتونم از اين خونه خراب شده برم بيرون. وگرنه حتماً ديوونه مي شم!...

باشه.



اين طوطي!...! خفهاش كن تين تن... بدنشواز كاه پر كن!... وگرنه به كاري دست خودم مي دم!

صبح روز بعد .

بله میدونم ، نباید از سن دلخور بشین . . . ناچار بودم به سنگ قبر روتوم کنم ، فوری بود . . . چی ؟ بله پلکان منزل شما هم فوریه ، میدونم . . . گوش کنین ، فردا صبح اول وقت میام . . . بله ، بله ، حتما " میام . . .

اگه فردا نیاد به نفر دیگه میارم . به نفعشه که فردا بیاد !

کاپیتان ! . . . کاپیتان ! . . .

اینم اتومبیل کورسی تازرات !

زنده باد آزادی !

ها ها ها ها ها ها ها ها

ها ها ها ها ها ها ها ها

آه ! بالاخره آرامش و سکوت به دست آوردم ! . . . اینم تورنسل عزیز که داره گل سرخ ها رو درست میکنه . . .

هاف ! هاف !

ای ! آدم عادت میکنه . . . تازه کافیه که آدم بخودش بشولانه که بالاخره پای آدم ممکنه بشکنه . . . بله . . .

سلام تریفون عزیز ، صبح به این زودی چسبیدی به کار . . . خیلی خوب ، متشکرم . تو چطوری ؟ . . . اون بوبو کوچولو چطوره ؟ . . .

در همین هنگام . . .  
"پاری فلاش" ؟ . . . بفرمائین آقایون ، الان به خانم کاستافیوره خیر میدم . . .

خنکه ؟ . . . در سایه شاید ، اما زیر آفتاب گرمه .

وای !

نه ، رنگش سفیده ! . . . به سفید ایده آل ، درختان ، بدون لک و پیس ! . . . شکلش هم فوق العاده است ! . . . چه عطری ! . . . بی نظیره !

گوش کن دوست عزیز ، اما بین خودمون بگونه ، من تونستم به جور گل سرخ تازه بوجود بیارم .

هان ؟ آهان ! اسمشون ؟ . . . برای این موضوع منتظر تو بودم ! . . .

پروفیسور ، بهت تبریک میگم !

آفرین ! عالیه ! . . . ارزشش خیلی بیشتر از اونه که آدم بخواد دنیارونا بودکنه . . .





گل سرخی که بوجود آوردم سفید رنگه، بهت که گفتم، "سفید" رو به ایتالیایی چی میگن؟...



احمق! لازم بود که پاتو بذاری تو کندوی زنبورها!

آهای!... وایسین!... شما کی هستین؟...



کی فریاد زد؟... اونجا چه خبره؟... بله... میتونم بگم که در این باره یه فکر بکری به سرم زده...

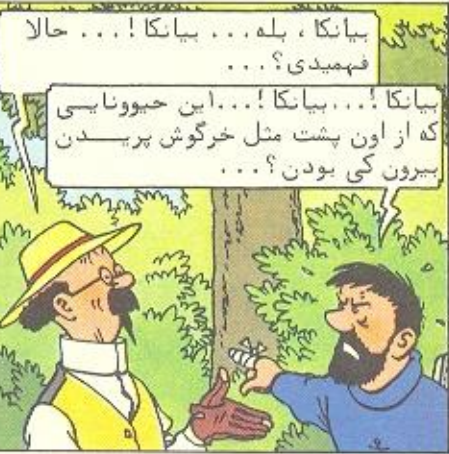


هیچ کاری نداشته باش!... خواهش میکنم!... حتی یه کلمه هم نگو!... اشاره‌ای هم نکن!... میخوام غافلگیرش کنم... چی؟... چطور؟... کی رو میخواهی غافلگیر کنی؟...



بله، البته، بیانکا، مثل همون مهمون عزیزمون... اسم این گل سرخ رو می‌ذارم "بیانکا کاستافیوره"... این کار ظرافت طبع منو میرسونه، مگه نه کاپیتان؟...

نمی‌دونم اون کله پوکا چی میخواستن؟



بیانکا، بله... بیانکا!... حالا فهمیدی؟... بیانکا!... بیانکا!... این حیوانیسی که از اون پشت مثل خرگوش پریدن بیرون کی بودن؟...



ایرما!!!



عجب، اون دیگه کیه رو نیمکت نشسته؟... آهان! فهمیدم، اون...



آدمای ناشناس توی باغ من!... معنی این کار چه؟...



قبول کردی مگه نه؟... میدونم تو محرم اسراری، این راز باید بین ما دونفر بمونه!



کاپیتان هاموک رو ندیدی؟ باید فوری بیداش کنم...



باید در رفت!

کجا هستی ایرما!!!

اینجا خانم، اوسدم.



ایرما!!!

بله خانم.



... زیرا این خشونت  
ظاهری به روح پاک  
و مهربون بچگانه  
پنهان شده ...



میدونین که، کرک پیر دریاهاست، در  
دید اول کمی بی ادب به نظر  
میاد، اما ...



مصیبت! ... دارن میان  
از این طرف، لعنت بر  
شیطون! ... مثل موش  
تو تله افتادم! ...



اگه دیدیش بهش بگو که این آقایان که از  
"پاری فلاش" اومدن، مصاحبه شون تموم  
شده و خیلی خوشحال میشن که سلامی  
بهش بکنن.  
شاهه خانم.



بیا، نیم تنهات رو برات اوردم ... امروز  
صبح هوا سرد شده ... آره، آره، آره!  
اما من سردم نیست!



کاپیتان کولیاک! ... تو سایه خوابیدن  
خیلی بی احتیاطیه! اگه خدای ناکرده  
سرما بخوری که حسابت بکلی پاکه!  
چی! ... کی! ...  
گمون کنم خواهیم  
برده بود ...



یا مریم مقدس! ... خودشه! ... خوابش  
برده ... اونم تو سایه! ...  
خرررر  
خرررر



بذار ژان لودولا بایتری خبرنگار و والتیریزوتو  
عکاس "پاری فلاش" رو بهت معرفی کنم.  
منم همینطور،  
خوشوقتم.



موهات هم همینطور! ... کی دیگه  
میخواهی بجای اینکه از مدل موی  
جوانا تقلید کنی، موهاتو بطرز  
شایسته‌ای آرایش کنی?  
آخه ...



بازم ناچارم بهت فر بزنم! ... برای  
یه آدمی به سن و سال تو پول اوور  
اصلاً لباس مناسبی نیست!  
اما ...



بینم رفیق، نظر تو چیه?  
منم نظرتو دارم! ... مقاله جالبی  
میشه ... اما باید مطمئن  
باشیم ...



عزیزم، مایلی یه خورده با  
هم حرف بزنیم? ...



خوب آقایون، حالا که مراسم معرفی تموم شده  
دیگه مزاحم شما نمیشم. در سایه درختان پارک  
گردش کنین. کاپیتان کاربوک و من برای ناهار  
منتظر شما هستیم.



خانم عزیز، اجازه بدین این گل زیبای کویسمون گلوری روبه شما تقدیم کنم... البته فعلا! اسمش اینه... حالانمی تو نم توضیح بیشتری در این باره بدم... هی، هی!



اوه! پروفیسور!

اه! گلها، چقدر دوستشون دارم... چه دسته گل هایی برام می فرستادن و همیشه هم من محو جمالشون می شدم!



درسته... باشه... نه، نه، خودم بهت تلفن می کنم... قبوله... تا فردا.



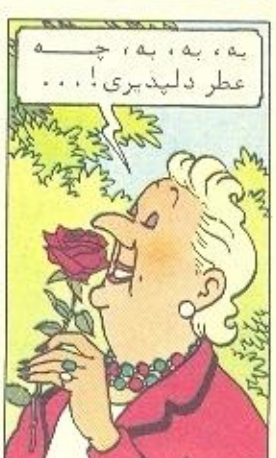
لعنت خدا بر شیطان! بیه زنبور!... عجب گزیده...!



واای!



بو کن کاپیتان، نفس عمیق بکش... می بینی چقدر معرکه است؟



یه، به، به، چه عطر دلپذیری!...



آقایون، فعلا "با شما خدا حافظی می کنم. باید برم برای ناهار لباسمو عوض کنم... جا شو



خوووب... حالا بهتر شد، مگه نه؟...



دوست بیچاره من، چه اتفاق ناگواری... حالا چرا اینقدر جیغ و داد راه انداختی؟... منو ترسوندی!... بذار، حالا درستش می کنم... اول باید این نیش رو بردارم... خوووب... بعدش هم باید رو محل زنبور زدگی گلبرگ های مجاله شده گذاشت...



واای! گر دنبندم!



زنبور زدگی روی دماغ!... بیچاره کاپیتان!... حتما باید خیلی درد داشته باشه...



حتما" دنبال کاپیتان هوک لوک می گردی!... تو باغ گل سرخه بیچاره، به زنبور دماغشو گزیده!



لا لالا لا لالا



ناراحت نشین خانم،  
مرواریدها دور نرفتن،  
همه شونو پیدا می‌کنم.



آه! تو هستی؟! ... می‌بینی چه  
بدبختی به من رو آورده: بسند  
گردنبندم پاره شده! ...



ایرما! ایرما!  
ایرما! ایرما!  
ایرما!  
خانم.



حالا بریم به بینیم دماغ  
کاپیتان بیچاره در چه  
حالیه!



بی نهایت از لطفت متشکرم، دوست عزیز.  
الته این گردنبند من ارزش زیادی نداره  
جوهر بدلیه! ولی ساخت تریستیان بیوره...  
و تریستیان بیور هم که می‌دونی همیشه  
تریستیان بیوره!

آه... البته،  
درسته!



با الاخره اومدی دخترم؟! ... الان به ربع ساعته  
که دارم صدات می‌کنم! ... میتونستی به آقا  
در پیدا کردن مروارید هام کمک کنی.



معذرت می‌خوام سر زشت کم کاپیتان، ولی  
چرا جریان گل‌های سو بهشون گفتی؟  
گل‌های تو چیه؟ ...

مثلا "ور می دارم چکارش کنم دختر  
چون... مواظبت کردن از اسبابهای  
تو کار من که نیست! ...



گل‌های تو؟! ... دیگه نمی‌خوام به کلمه درباره اون گل  
سرخ‌های مسخرهات بشنوم، لعنت بر شیطان! ... اگه  
یکی از اون لعنتی‌ها روزی بر دماغم نگرفته بودن، الان  
دماغم مثل چراغ سر چهارراه اینطوری سرخ نمیشد!  
بیخشین سفید!



الته نمی‌خوام سر زشت کم کاپیتان، ولی  
چرا جریان گل‌های سو بهشون گفتی؟  
گل‌های تو چیه؟ ...



در همین هنگام ...  
عمو ماتئو، به قیچی کوچولوی طلائی ... به بین چه  
قشنگه!

خیلی قشنگه  
میارکا!



خوب، باید بهتر بگردی دخترم! ...  
چون هرچی باشه قیچی که پردر نیارم،  
بله؟! ...  
الته خانم!



الته حق با شماست خانم! ...  
ولی خیلی عجیبه، همین چند دقیقه  
پیش، موقعی که برای اولین دفعه  
صدام کردین داشتمش... ولی بعد  
که برگشتم سر جام، دیگه نبود.





درگان، سرزمین دل انگیز بلژیک که در سرآسردنیا به خاطر دشت‌های پرلاش مشهور است، بیانکا کاستافیوره، شوهر آینده‌اش هادوک، درپاسالار بازنشسته را دید. خیرنگاران ما به مولیتسار رفتند و ره‌آوردشان تصاویری است ازخوشبختی این دونفر.

**یک روز درگان، میان گلها...**

کاپیتان، با طولی که بیانکا به او هدیه داده است همیشه راز دل میگویند.

اختصاصی  
**بیانکا کاستافیوره**  
**بلبل میلان**  
بزودی با  
**گرگ پیردریا**  
ازدواج خواهد کرد

**پاری فلاش**













حالا براتون توضیح میدم چکار می‌خواهیم بکنیم. از مصاحبه فیلم برداری میشه...

این نور افکن رو بنداز به سقف.

بالاخره خودمو رسوندم...



در آخر این بیگانس من از شما می‌پرسم آیا حاضر هستین برای تماشاگران ما به قطعه اجرا کنین.

البته، با کمال میل حاضریم!



بله. در بیگانس اول من ظاهر می‌شم و برنامه رو معرفی می‌کنم. بعد اولین سؤال رو از شما می‌پرسم و دوربین میاد روی شما. از اون لحظه به بعد دیگه دوربین فقط شما رو داره و صدای من خارجسه.

آه!



آه. بسیار خوبه. فکر نمی‌کنین روان کانایه بهتر بتویسیم صحبت کنیم؟...



ما حاضریم آندره... تو چی...؟  
منم حاضریم. بیائین، اول باید صدارو آزمایش کنیم، بعدش هم شروع می‌کنیم!



عالیه. بعدش، خوب، برنامه با تشکر کردن تموم میشه!

جالبه!



متشکرم... برای بیگانس بعدی شما هسته بطرف پیانو میرین. کسی که با پیانو شما رو همراهی می‌کنه اونجا منتظر شماست و شما شروع به خواندن می‌کنین... حالا چی می‌خواهین بخونین خانم؟

اوه... نمیدونم... آهنگ جواهرات "فاوست" چطوره؟



تماشاگران گرمی، خوشبختانه باید به اطلاعاتتون برسونیم که ما امشب مهمان خواننده شهیر بیانکا کاستا فیوره هستیم... اینطوری خوبه؟...

تا اینجا که اوضاع رو برآه بوده!...



خوب... برای آزمایش صدا حاضر هستین؟... ساکت!... میکروفون!

آماده است!



آلفرد، میکروفونو ببر بالاتر، تو کادره. نترسین خانم، این دستگاه نورسنجه!





و این بیچاره خانم کاستافیوره، الان برنامه اش  
داره از تلویزیون پخش می شه و هیچکس هیچی  
بهش نمیکه!... باورکردنی نیست!

بیبا پروفیسور، بیبا،  
سو تفاهم شده... .



اگه یکی میخواد عروسی کنه، من  
آخرین نفری هستم که باخبر میشم!...  
گیرنده تلویزیون میخوره، یک کلمه به  
من نمیکه! اینجا سینما راه می اندازین  
به من چیزی نمیگن!... این پشه  
توطئه است!... همه چی رو تو این  
خونه از من مخفی می کنن!



عجب روزگاریه! چرا با من قایم موشک  
بازی می کنین؟ دیگه به تنگ اومدم!...

?



بله، به سری کنسرت باید در امریکا بدم. اونجا  
مردم با بی صبری منتظر من هستن، دو ماه هم  
باید اونجا بمونم. بیچاره امریکایی ها!... تا قبل  
از کریستف کلمب چقدر راحت  
بودن!...



از سؤال آخری  
شروع می کنیم...  
آماده!... ضبط  
میشه!

می توئم بیرسم خانم که چه  
برنامه هایی برای آینده  
دارین؟



بیبا پروفیسور برات  
توضیح میدم!...  
سود تفاوت؟!... من...  
چه سودی تو این کار  
دارم آقا جان  
...



آه! گونو؟!... آیا راسته که  
تویکی از ابراهای گونو شما  
توفیق بی نظیری بدست  
آوردین؟



اوه! به موفقیت خودم ایمان  
دارم!... و مطابق معمول  
آثار روسینی، پوچینی،  
وردی، گونید... ببخشین  
گونورو اجرا می کنم...



راستی، خانم عزیز، البته شکی  
نیست که کنسرت هایی که در  
امریکای شمالی و جنوبی برگزار  
خواهید کرد دهمه موفقیت آمیز  
خواهند بود، ولی مایل بودم  
بفرمائید چه آثاری رو خیال  
دارین در این سفرها اجرا کنین؟



بعد میرم امریکای جنوبی و در پایتخت های  
بزرگ اونجا کنسرت میدم.  
بیچاره کشورهای امریکای  
جنوبی! خدا بدادشون  
برسه!...



...وووو... بفرمائین!...



پیش!... بسوی پناهگاه!...  
میخواد بخونه!...

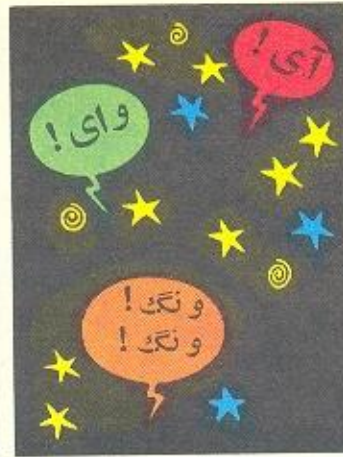


خوب! خانم عزیز، اطمینان  
دارم که تماشاگران ما خیلی  
خوشحال خواهند شد اگر  
این آهنگ رو براشون اجرا  
کنین...  
با کمال میل!



بله، تو "آهنگ جواهرات"  
معروف "فاوست" بود که  
شهرت واقعی رو کسب  
کردم. می گفتن کارم به  
معجزه بود...











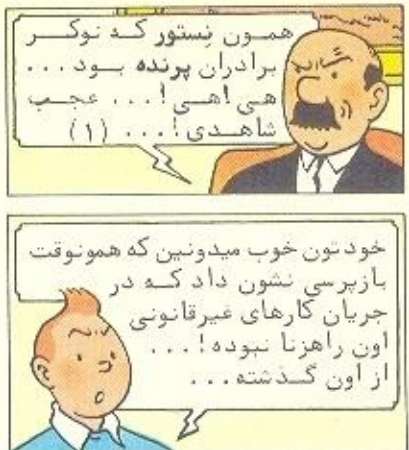


تو گفیی که فیوز پریده... قبول... اما خودت دیدی که فیوز بپره...؟



نستور وقتی از زیر زمین اومد اینو به من گفت...

نستور...؟ همون نوکره...؟ هی! هی!



همون نستور که نوکر برادران پرنده بود... هی! هی! عجب شاهدهی!... (۱)

خودتون خوب میدونین که همونوقت بازرسی نشون داد که در جریان کارهای غیرقانونی اون راهزنا نبوده!... از اون گذشته...



از اون گذشته، لعنت خدا بر شیطون! نستور مرد شریفیه و من قدغن می‌کنم که به اون سوظن داشته باشین!



باشه، باشه، بعد معلوم میشه... فعلاً می‌خواهیم بازجویی معمولی رو شروع کنیم!

خیلی خوب، ممکنه یا من بیائین؟



مواظب سیم‌ها باشین، آقایان!

دیدم! فهمیدم!



کاراگاه‌های پلیس، آقایان دوپنت و دوپنت، هیچ کس حق نداره خارج بشه!...



ایتم خانم کاستافیوره، مثل اینکه به هوش اومده!



خواننده شما هستین، خانم؟ خوشوقتیم!

خوشوقتیم! شب بخیر...



خانم ما اینجا آمدم تا موضوع این سرقت ناجوانمردانه‌ای را که شما قریباً نیش بودین روشن کنیم... از اونم بالاتر... هوم...

گوشم با شماست، بفرمائین.



برای اینکه موضوع کاملاً روشن بشه، خانم، ممکنه بفرمائین شمع‌ها کجاست... اوه... بیخشین... جواهرات کجا بودن؟...

تو اتاقم، طبقه اول، تو کتو بود و درش هم قفل بود... جواهراتم... جواهرات نازنینم!...

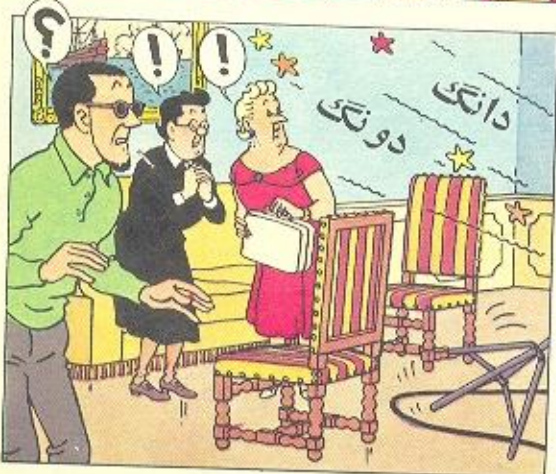


ما پیدا شون می‌کنیم خانم، مرده یا زنده، بهر حال پیدا شون می‌کنیم!... خاطرتون کاملاً جمع باشه... راستی، خیال می‌کنم که جواهراتتون بیمه بودن... افسوس! نه!...



آقای شامپیون به من قول داده بود که با ما مورش بیاد این کار رو بکنه، اما... ما مورش؟... چه ما مورش؟... کدام ما مورش؟... نکنه این شخص به کاراگاه خصوصی داره؟... در این صورت، خانم...

(۱) رجوع شود به کتاب "اسب شاخدار".







مرتبه اگه فردا صبح به قولش عمل نکنه، من... من نمیدونم باهاش چکار میکنم، لعنت خدا بر شیطان! اما قول میدم کاری کنم که مرغان هوا بحالش گریه کنن!



یک هفته گذشت ...

بله... بله، میدونم... آخه میدونین... بله، گرفتار به عروسی بودم... اوه... دختر خواهر زنم... بله... گوش کنین آقا، فردا صبح اونجا هستم... بله، بدون تاخیر... بله... بله، قول میدم، آقا... بله، درسته... فردا صبح ...



میلو، دیگه برگردیم خونه!



هوووو-ووو

یه جعد!... خدای من چقدر منو ترسوند!...



مواظب هستم!... اینو ببین!... شرم آورده!... خجالت داره!... توهینه!... آه! اینطوری نمی مونه، قسم میخورم!... تو رو خدا نگاه کن!



به دادگاه شکایت می کنم!... محکومشون می کنم!... چطور میتونن به زن ضعیفی رو مسخره کنن!...

مواظب باشین... پلکان!...



نخیر، نخیر! اینطوری نمی مونه!... آه! نه! حالا می بینیم!



وحشتناک؟... به نظر من که بد نیست... بعکس خیلی هم شبه شماسه!



منکه چیزی نمی بینم که باعث ناراحتی باشه!... این عکس شما که بد نیست!...

بد نیست!... بد نیست!... فقط همینو تونستی بگی؟... این عکس وحشتناکه!



تیمپو دی روما

خواننده مشهور و طوطی اش در همین شماره صفحات ۸-۹-۱۰



بله!... تو هم از این حقه باز دفاع کن!... این دزدا!... این بی سرو پاها!... ننگ آورده!... تازه، مسئله شبا هست که فقط دربین نیست!... موضوع خیلی مهم تر از ایناست!...

مهم تر از ایناست؟... پس بگین به بینم چسی هست؟...



اونا هم با په کلک ماکياولي تونستن په ريرتاز کامل با عکس و تفصيلات چاپ کن! ... همش هم تقصير تو است!

تقصير من!! ...!



بله، همون عکاس که از تاریکی استفاده کرد و ناپدید شد! آه...! آه...! چه نانجیبی پیدا می‌شن! ...! من به این حقه بازی "تمپو" گفته بودم. "حالا که شما حرات کردین بنویسین که من نزدیک صدکیلو وزن دارم، همه چیز تموم شد، دیگه نه ریرتاز، نه عکس نه مصاحبه! ... دیگه نمیخوام ریخت هیچکدام از خبرنگارانو بیتم!" ...!



چی هست؟ ... اینه که این عکس همین جا بوسیله یکی از خبرنگارای "تمپو" که دزدکی وارد اینجا شد گرفته شده، چون خونه شما مثل آسیاب درو دروازه نداره. ...

چی؟ اون عکاس؟ ...!



ساکت! ... دست کُند شده آقای واگنر! ... پریروز دو تانت رو اشتباهی زدی! ... از این به بعد هر روز از صبح تا شب باید تمرین کنی ...

باشه خانم ... البته خانم ... بله خانم ...



پس شما اینجا هستین، آقای واگنر! ... تا حالا کجا بودین؟ ... و تازه کی به شما اجازه داده بود از خونه خارج بشین، آقای واگنر؟ شما کار دارین آقای واگنر، باید روی گامها تمرین کنین آقای واگنر!

اما! ...!



البته! ... اگه تو کمی درباره کسانی که تو خونه رفت و آمد می کنن دقت می کردی، اینطور نمیشد! ... اگه تو هر کی رو زیر سقف این خونه راه نمی دادی، این ماجرا پیش نمی اومد! ... هی، آقای واگنر، با شما دو کلمه حرف داشتم!



سلام، دخترک! ...!



### زینگ

بله، تو دخترم! ... بجای اینکه مثل پشه تنه درخت اینجا وایسی، بهتره بری بسینی کی در میزنه!

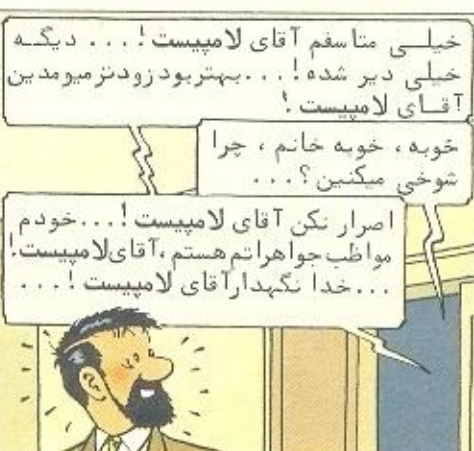


و تو ایرما! ... بالاخره قیچی طلایی کوچکت رو پیدا کردی؟ ... البته که نه! ... حواست کجاست دختره بیچاره؟

من، خانم؟ ...!



دخک



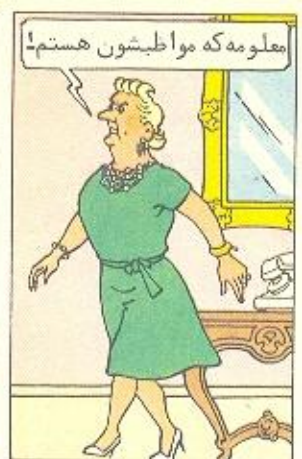
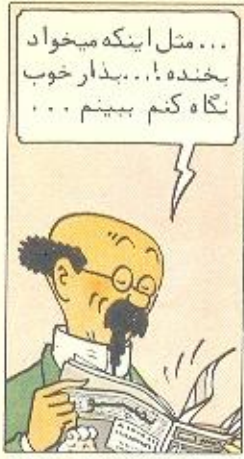
خیلی متاسفم آقای لامپیست! ... دیگه خیلی دیر شده! ... بهتر بود زودتر میومدین آقای لامپیست!

خوبه، خوبه خانم، چرا شوخی میکنین؟ ...!

اصرار نکن آقای لامپیست! ... خودم مواظب جواهراتم هستم، آقای لامپیست! ... خدا نگهدار آقای لامپیست! ...!



سلام دوشن! ... حالتون مثل معمول خوبه؟ ... عالیبه! ... آینده چطور؟ ... اونم خوبه؟ ... به! چه بهتر! ... بنده هم الان برای شما کاغذهای بیمه رو آوردم که پسر کنین و ...







اگه اشتباه نکنم، دزد مرد همون کسبه که چند دقیقه پیش از پله‌ها افتاده بود...

آه...؟ الا...؟ الو...؟ بله... بله... با ت مثل تارزان، بله، سلا... چی؟ دزدی؟؟؟ یه زمره؟؟؟ اما... من... راستی ببینم این دفعه خانم کاستافیوره مطمئنه که جواهرش واقعا دزدیده شده؟؟؟

سوال به جایی بود...!

متأسفانه مثل اینکه مطمئنه!

خوبه!... شانس آورده!... چونکه دلم میخواد بدونی که اگه ایندفعه هم میخواست بیخودی مارو تا اونجا بکشونه، ما نمی‌اومدیم!... از اونتم بالاتر...

نیمساعت بعد... خلاصه می‌کنم... اگه دزدی توسط یکی از افراد قصر صورت گرفته باشه، شیش نفر بیشتر تو قصر ساکن نیستن که مظنون باشن: ایرما، واگنر پیانیست، نستور، پروفیسور تورنسل، تن تن و خود تو، روشن شد کاپیتان؟ صبر کن ببینم... چی گفتی؟؟؟...

صبر کنین!... سه نفر از این شیش نفر در مظان تهمت نیستن؛ خود تو که با صندلی چرخ دار نمی‌تونی بری طبقه بالا، تن تن که پیش تو بود و واگنر که داشت تو اتناق دربانوردی پیانو تمرین می‌کرد.

آه! اون دیگه کله مارو با پیانو برده...

پس میمونه ایرما، نستور، و تریفون تورنسل... فکر می‌کنین کار یکی از این سه نفر باشه؟؟؟ حتما! مغزتون عیب کرده!!!

با وجود این، با اجازه شما، باید از اونا جدا جدا بازجویی بشه، شما هم نباید در بازجویی حضور داشته باشین!

باشه! اول نستور رو براتون می‌فرستم... یازم میگم دارین وقت تلف می‌کنین!

من کجا بودم؟... تو باغ، نزدیک پروفیسور تورنسل که داشت گل سرخ‌هاشو هرس می‌کرد... منم داشتم باغو تمیز می‌کردم که صدای فریاد خانم کاستافیوره رو شنیدم... در اونوقت به پنجره اتناق خانم نگاه کردم...

آه! آه!... پس اعتراف می‌کنی از جایی که بودی میتونستی پنجره اتناق رو ببینی...

البته آقا... بعد چون خانم پشت هم جیب میزد، منم بیل رو ول کردم و دویدم به طرف قصر...

بله، پس تو قصر رو ول کردی و دویدی بطرف بیل! جالبه، خیلی متشکرم! ممکنه به کاپیتان بگی ایرما رو بفرسته تو؟...

اوهو... داشتم تو اتناقم گلدوزی می‌کردم که... اوهو... ناگهان... اوهو... صدای فریاد خانم رو شنیدم... اوهو... باعجله به طرف اتناق خانم دویدم... اوهو... درست همون موقع... اوهو... ایشون افتادن تو بعل من... اوهو... غش کرده بودن...

خوب!...

خانم کاستافیوره به ما گفت که مدت یه ربع ساعت تو محوم مونده! و شما هم چون اینو می‌دونستین از این فرصت استفاده کردین و آهسته بدون سرو صدا وارد اتناق شدین و جواهر رو برداشتین و از پنجره انداختین برای همدستون... مثلاً "نستور!... هان...؟ بهتره اعتراف کنین!!!"

هی ی ی ی!

کمک!

کمک!

تن تن!

کمک!



خانم ایرما!... چی شده؟... دست نگه دارین!



بی ادبا! بی ادبا! بی ادبا!



بی ادبا! وای! آخ!



راسته؟... شما واقعا متهمش کردین؟...  
اوه... یعنی... من... همچنین به خورده... میدونی این کلکبه که اغلب میگیره...



اوهووو- اوهووو!



اینا... اوهو... منو متهم می کنن که... اوهو... زمر دخانم... اوهو... رو دزدیدم... منی که حتی... اوهو... هرگز به دونه سنجاق کسی رو هم ورنداشتم... اوهو... برعکس... اوهو... قچی کوچولوی منو اینجا دزدیدن... اوهو... و انگشتره نقره منو... اوهو... اینا جرات می کنن منو متهم کنن... اوهو... این دو تا بدجنسها!



بله... هوم!... خوب!... ولی موضوع این نیست، پروفیسور!  
البته خودم هم فوری به این فکر افتادم!... و به نتایج هم رسیده بودم که شما صدام کردین!



پروفیسور، این درسته که موقعیکه خانم کاستافیوره فریاد میزد دستور پیش شما بود؟...  
به هیچ وجه!... شما اصلا مزاحم کار من نیستین... وانگهی، به من گفتن که جواهر خانم کاستافیوره کم شده! من خیلی دلسم برای این زن بیچاره عزیز سوخت...



خوب، از این حوادث توکارما پیش میاد!... ممکنه تورنسل روبرستی تو؟  
باشه... اما اگه جای شما بودم، از روش دیگه ای استفاده می کردم!



چیزی که من شنیدم درسته؟... شما جرات کردین ایرما رو متهم کنین؟... ایرمای شریف و پاک منو؟... آه! اینطوری نمیشه!... حمله به یه زن ضعیف!... به کمیسیون حقوق بشر شکایت می کنم!...  
... طرفی که گولیها چادر زدن ...



آه! شما دو نفر اینجا هستین!...  
جنوب شرقی رو نشون میده... یعنی همون...



آه! خیر، اینطوری نمیشه! آه!...  
البته این فقط یه راهنماییه، پاندول منو ببینین!



اوه... برگردیم سر اصل قضیه...  
متوجه که هستین: من اونارو متهم نمی‌کنم، فقط می‌گم که پاندولم چادرهای اونا رو نشون میده!



... فوری این خونه رو شرک می‌کنم... الان هم به کاپیتان خبر میدم!  
... می‌بینین؟... باز هم جنوب شرقی...



حالا بعد از این افتضاحی که شما بیار آوردین، اگه ایرما بخواد از پیش من بره، شما برام کلفت پیدا می‌کنین؟... اگه اون کلفت تازه حقوق زیادی بخواد پولشو شما میدین؟... خیلی ساده است، آقایون، اگه فوری از ایرما معذرت نخواهین، من...



چی؟ شوخی نمی‌کنین؟... اینو نمی‌تونستین زودتر بگین؟... کار، کار، اوناست!... دپکه جای هیچ شکی نیست!  
چی میگی! آخه چه دلیلی داری؟...



ببینم، این تورنسل شما به خورده مخش عیب پیدا نکرده؟... هان؟... نه؟... همش دازه راجع به چادر کولی‌ها حرف می‌زنه...  
بله، درسته: کولی‌ها همین بغل چادر زدن...



از کدام چادرها حرف می‌زنی... هیچ معلوم هست؟... آه! ببخشین... اینجا دیگه با شما موافق نیستم... اونا کولی‌های واقعی هستن... همینطور که شمارو می‌بینم، اونارو هم دیدم، چون!



بالاخره این چادرها کو؟...  
واه!  
پس کو؟



تازه، خیلی جای تعجب اگه هنوز هم اینجا باشن!... به محض اینکه کارشون روانجام بدن... مکنه باور می‌کنم!



دلیل؟... پیدا می‌کنیم! کولی‌ها همشون دزدن... آه! نباید زیاد طولش داد!... ما رو به اونجا راهنمایی کنین!  
باشه! قبول... اما این درست نیست که چون اونا خانه بدوش هستن شما باید بهشون سوظن داشته باشین!



... تکرار می‌کنم: به تمام گشتی‌های ژاندارمری دستور داده میشود که کاروان کولی‌هایی را که چند ساعت پیش از مولینسار بسوی مقصدی نامعلوم حرکت کرده‌اند توقیف کنند...



اونا... اونا رفتن!... ولی من دیشب دیدمشون...  
هان!... من چی می‌گفتم، نگفتم می‌زنن بجاک؟...  
اما نمی‌تونن زیاد دور بشن!...

دو روز گذشت ...

تحقیقات در مورد دزدی جواهرات خام کاستافیور، ادامه دارد. غیره... و غیره... آهان!... کولیانی که مظان تهمت قرار دارند، دستگیر شدند. با این همه، مقامات مطلع قضایی در مورد این ماجرا هیچگونه اطلاعی به جراید ندادند و ...



بیچاره‌ها! با همه این حرفها من اطمینان دارم که بی‌گناهن! بذارم، اما... منم همینطور، حاضرم دستم رو روی آتش بذارم، اما...



دوستان! دوستان عزیز!... یک خبر بسیار جالب!... یک خبر عالی!... من به دستگاه گیرنده تلویزیون اختراع کردم!... جالبه! چرا اختراعتو به نیت نمی‌رسونی!...؟



رنگیه، البته!... اون روز که گیرنده‌های تلویزیونی رو اینجاسا دیدم، بخودم گفتم واقعا "حیفه که تصاویر تلویزیون فقط سفید و سیاه باشن!..."

البته!... ولی شنیدم که در امریکا...؟



برعکس، مثل تخم مرغ کریستف کولومب!... خوب متوجه هستین که... تصاویری که روی پرده تلویزیون می‌بینین، البته سفید و سیاهه!... اما در شروع، هان...؟ در شروع...؟



خیر، درست متوجه نشدین!... در شروع، تصاویر رنگیه... خوب! دستگاهی که من اختراع کردم این رنگهارو بازسازی و منعکس می‌کنه!... طرز کارش!... اگه بخوام خیلی کلی بگم اینه که من فیلترهای رنگی بین گیرنده تلویزیون و یک پرده دیگر قرار دادم!... میخوام اسمشو بذارم "سوپر رنگ - تریفونار"!...



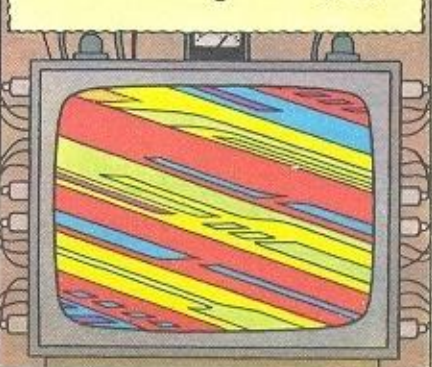
بله، درست!... حالا فروتنی به کنار، باید بگم که کار من خیلی عالی بود!... حالا خودتون می‌بینین! امشب برنامه معروف "پنج میلیون به یکی" پخش میشه... از همگی شما دعوت می‌کنم که بیاین خونه من!



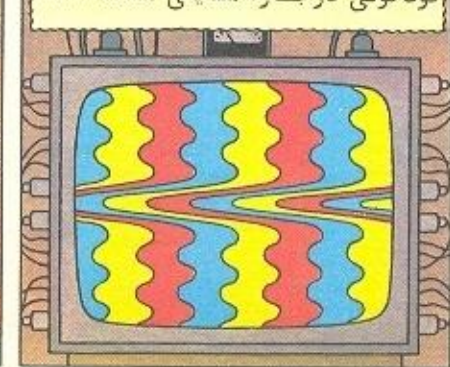
همان شب... و حالا دوستان عزیز، خوب چشمانونو بازکنین!... نفسپاتونو تو سینه حبس کنین!... لحظه تاریخیه!



...نک، تماشاگران عزیز بینگ برنامه پنج میلیون بونگ به یکی دانگ

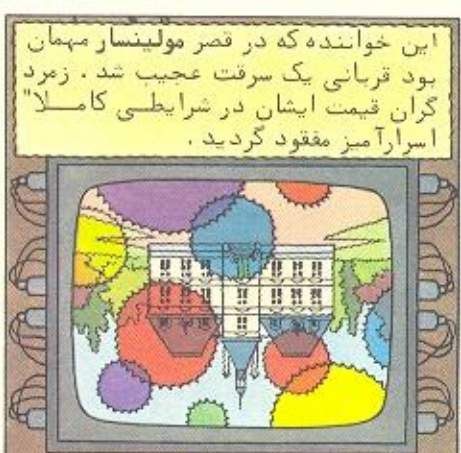
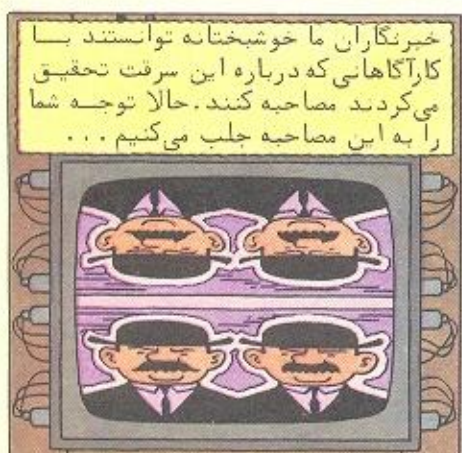


در برنامه امشب ریتارهای جالب و گوناگونی در باره مسایلی مانند ...



... بیست و یکمین گنگره حزب سمیلوها در زوهود، زندگی اسرارآمیز آدم برفی خطرناک، ماجرای سرقت زمرد از قصر مولینسار...

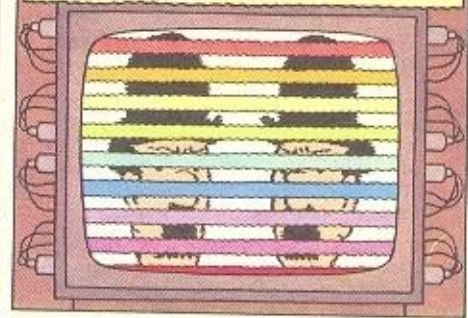
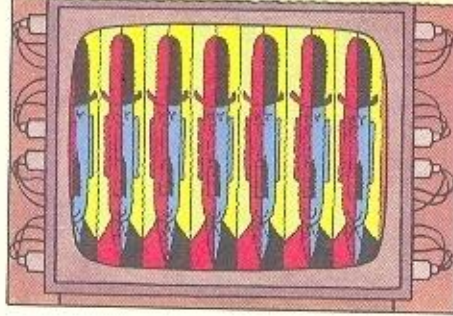




آنها ادعا می‌کنن که قیچی را یک دختر بچه کنار چادرشون "پیدا" کرده... و میمون هم هرگز از قفسش خارج نشده...

... بلکه یک میمون تربیت شده هم پیدا شد!... باید به خاطر داشته باشیم که دزدی ز مردم توسط کسی صورت گرفته که توانسته بود از درخت بالا برود، آنهم با چاکی قابل تمجیدی... اون شخص به عقیده ما، جز میمون هیچکس دیگری نبود... البته همه افراد گروه بشدت موضوع را انکار می‌کنن!

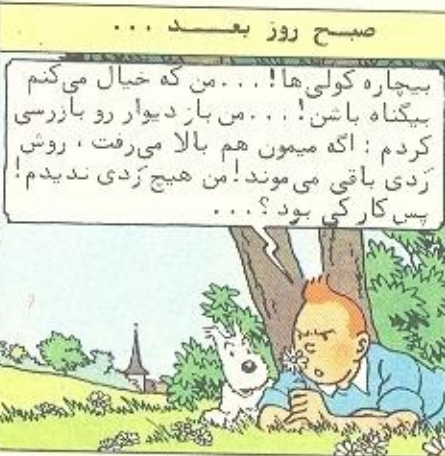
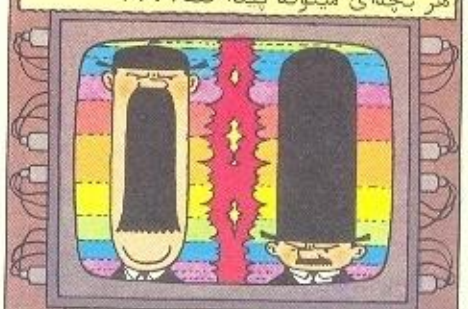
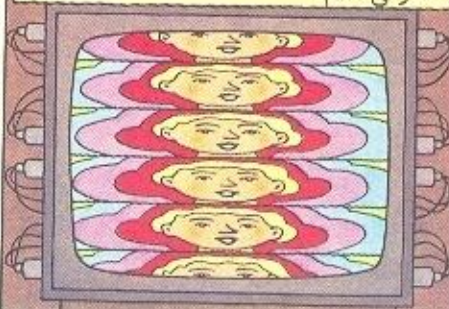
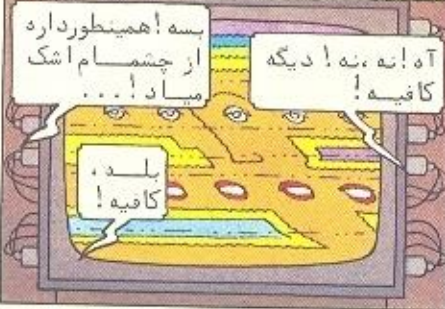
نه تنها قیچی طلایی کوچکی که به کلفت خانم کاستافیوره تعلق داشت در یکی از ارابه‌ها پیدا شد...



حالا، تماشاگران گرمی، از کشفیات هیجان انگیز پلیسی می‌گذریم و به برنامه بعدی می‌پردازیم، از شما دعوت...

خوب آقایان، باید به شما بخاطر این کشف که با زبردستی و مهارت خاص انجام دادید تبریک بگویم و همچنین از اینکه در برنامه ما شرکت کردید از شما تشکر می‌کنیم.

نتیجه‌ای که از تحقیقا تمون گرفتیم فعلا همین بود... البته کار اصلی پیدا کردن زمره است! ولی با چیزهایی که ما می‌دونیم هر بچه‌ای میتونه پیدا کنه!...



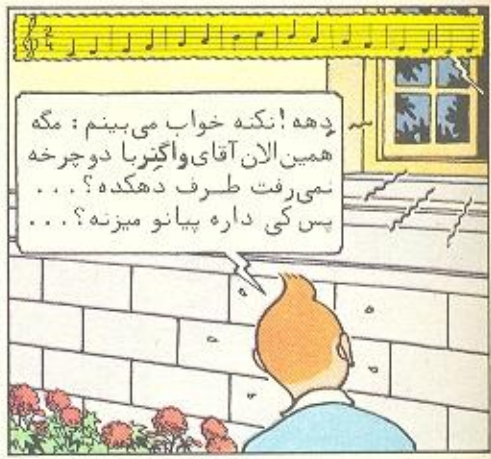


او هو! یه نزدیکان که اینجا مخفی کردن!...  
خیلی جالبه!... خوب! چون اینجا هست ازش  
استفاده کنیم!



چی شده...  
میلو؟...

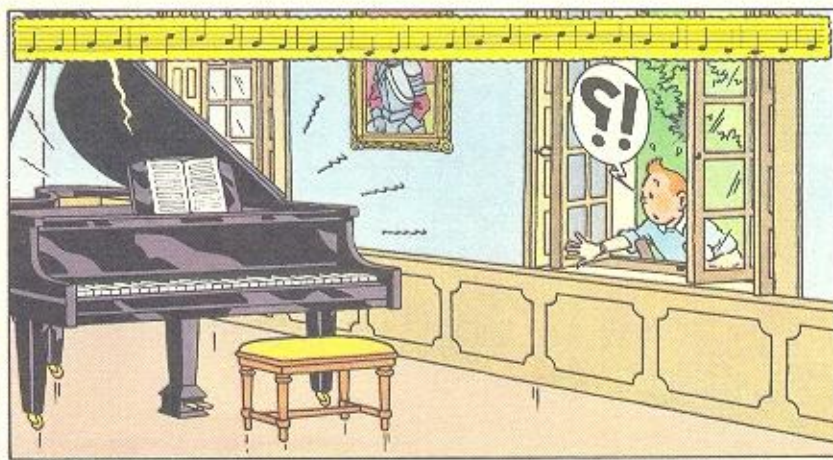
هاف!  
هاف!



دهه! نکته خواب می بینم: مگه  
همین الان آقای واگنر با دو چرخه  
نمی رفت طرف دهکده؟...  
پس کی داره پیانو میزنه؟...



؟



!؟



هنوز برگشته...  
بریم به بینیم!



چه مقصودی داشته؟... خوب، آقای  
واگنر، حالا می فهمیم!... اما اول باید  
نزدیکان رو سر حاش بذاریم...



یه ضبط صوت ترانزیستوری که  
تمرین ها شو روش ضبط کرده... اما  
چرا همچین کلکی سوار کرده؟...



عجب کلکیه...!



سرو کله کسی پیدا نیست، میتونم برم...



حالا استاد عزیز، منتظر  
جناب عالی هستم!

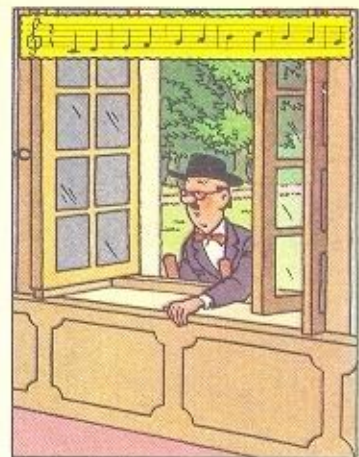


میلو، خودتو قایم کن،  
سرو صدا هم راه ننداز!

هاف!



آهان!







پس موضوع اینه؟... ولی موقعی که زمرد سرقت می شد شما تو دهکده نبودین... اون شخص اسرار آمیزی که درست همون وقت تو پله ها افتاد... جناب عالی نبودین؟

چرا خودم بودم...؟



خوب باشه... ناچارم همه چی رو اعتراف کنم... من شرط بندی می کنم... تو مسابقات اسب دوانی... و برای اینکه بتونم به شریکم تلفن کنم ناچارم هر روز برم به دهکده...؟



مشکرم!... اما راستی چرا منو از تو هجیل در آوردین؟...

میخواستم باشما تنها باشم... حالا کنار پیانو بشینین... مطمئن تره... خوب، گوشم به شماست...



چرا خیلی ساده این موضوع رو به ما خبر ندادین؟...

من... من نمی خواستم، اگه چیزی اون بالا پیدانشد، بیخودی خرافاتی و مسخره به نظر بیام... تازه هیچی اون بالا پیدا نکردم



راستشو بخواهین، چندین بار صبح ها به نظرم رسید که یکی اون بالا راه میره... خانم هم شب اولی که به قصر اومده بود اینو گفته بود، بالاخره تصمیم گرفتیم بینیم اون بالا چه خبره و...



من... من رفته بودم به صندوقخانه... و موقعی که پائین می اومدم صدای فریاد خانم کاستافیوره رو شنیدم، دویدم که خودمو به پیانو برسونم... پیام سر خورد!...

تو صندوقخونه چکار داشتین؟



نه، خیال نمی کنم زمرد رو این مرد دزدیده باشه؛ تو حرفاتی خیلی رو راست بنظر مینمود... ولی بهتر حال باید دزد اصلی رو پیدا کرد!



اوه! بله... امکان داره... بعد از حادثه اون شب، من رفته بودم بینیم تگه کسی تونسته باشه از دیوار به کمک اون درخت بیاد بالا! خوب!... فعلاً همین توضیحاتی که دادین برام کافیه.



به موضوع دیگه... صبح روز بعد از ورود شما، حای پای شما رو زیر پنجره خانم کاستافیوره پیدا کردم...

واه! وااه! این آدما چرا ایقده حرف میزنن!

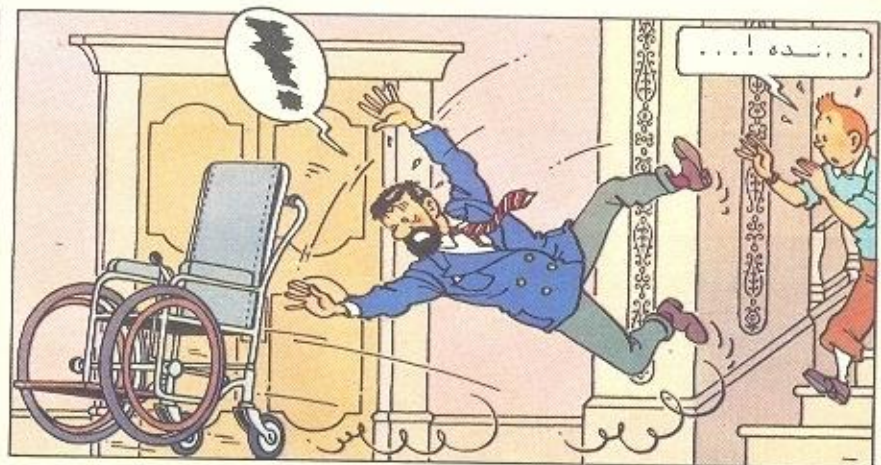
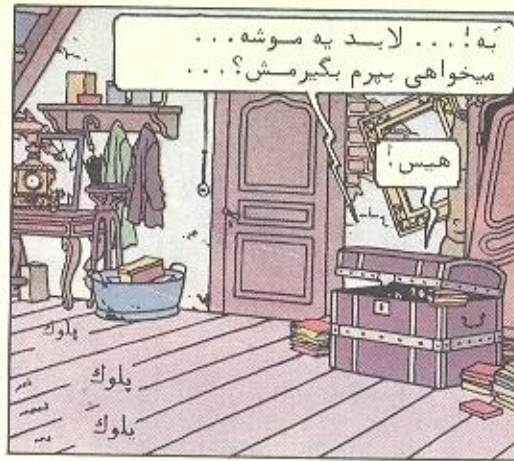


و در سیده دم...؟



بهر حال، امشب باید برم تو صندوقخونه؛ نباید این موضوع رو بی اهمیت تصور کرد... میای میلو؟

هان! بالاخره پیدات شد!

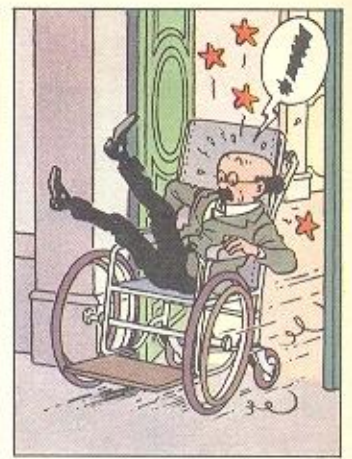




بالاخره به روز باید تصمیم بگیرم  
و داخل این اتومبیل رو کمی مرتب  
کنم...



خدای من! خدای من!  
عجب تصادفی! انشالله  
بلائی سرشون نیاد!...



چی شده؟... چطور شده؟...  
چی شده؟... چطور شده؟  
... از من می پرسن؟...



افسوس! چرا! دوست عزیز!... در اسکالای میلان  
منتظر من هستند! به اپرای روسینی که باید  
قبل از سفرم به امریکا اجرا کنم.  
... خیلی متأسفم... من...  
اما واقعا... واقعا"  
تصمیمتون رو گرفتین؟...



البته برای من خیلی دردناکه که باید  
این خوشحالی تو بهم بزنم، خیر بسیار  
بدی برات دارم، من فردا شما رو ترک  
می کنم...  
نه!... این غیر ممکنه!  
... جدی نیگیں!...



کایتان ماگوک عزیز، من... اوه!  
سریاهستی؟... خیلی خوشوقتم!  
... متشکرم!



خانمه داره می...؟! ره...  
دارام... دام... دام... اوه!



دارام... دارام... دارام...  
خانمه داره میره... دارام...  
دام دام رفقا راحت زلمه کن  
شدم... دارام... دارام!



خانمه داره میره!...  
جانمی جون...!



خیلی لطف دارین از اینکه اصرار  
می کنین بیشتر بمونم، ولی من  
حتی بلیط هواپیما رو هم  
گرفتم.  
راستی؟



بیائین ، بیائین ، باید یہ گیلاس مشروب  
بخورین تا حالتون جا بیاد .



...رفقا راحت شدم! ... درد پیام  
دیگر رفت ... رام دارم رام!

عین بچه ها  
می مونه! ...



راجع به ز مردم ... او هو ...  
او هو ... آگه خبری به دست  
آوردی ...

فوری به شما اطلاع می دیم ،  
بله ، بله ... خاطرتون جمع  
باشه ...



خدا حافظ کاپیتان مدوک عزیز ، باز هم از  
مهمان نوازیت تشکر می کنم ... از اینکه  
تو رو ترک می کنم خیلی متاسفم ، ولی  
برمی گردم ، بهت قول میدم ...

من ... من ... بسا  
بی صبری منتظرم خانم .



روز حرکت فرا رسید ...

به امید دیدار خانم عزیز! سفر بخیر! ...



حالا دیگه باید واقعا  
راه بیفتیم ...

بله ، بله!  
خدا حافظ ،  
خدا حافظ!



پروفسور نازنین ، باید  
شما رو بیوسم ...



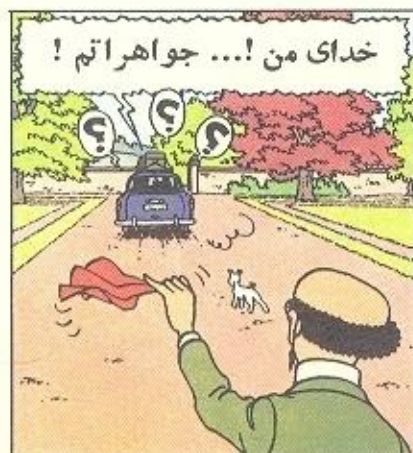
خیلی قشنگن!  
واقعا زیبا هستن!  
چه عطری! ... بوشون  
کن کاپیتان کاپستوک ...

نه ، نه ، متشکرم!

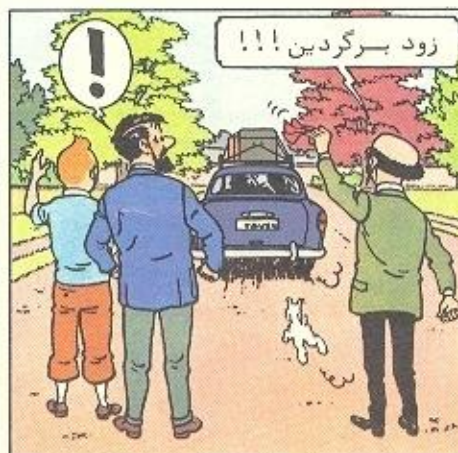


خانم عزیز ، خواهش می کنم این گل های ناقابل  
رو از من بپذیرید . این گلها نوع جدیدی  
هستن و خودم پرورششون دادم و با اجازه  
شما اسمشون رو هم گذاشتم "بیانکا"!

چه فکر خوبی!



خدای من! ... جواهراتم!



زود برگردین!!!



آری ودرچی! ... مواظب "کوکو" باشین! ...

خاطرتون جمع باشه!  
خیلی لطف کردین!



خدای بزرگ!  
جواهراتم!



دیگه واقعا! تموم شد!... تموم تموم شده...  
... تمرین گام هاتموم!... تمرین آواز  
تموم!... خدای من جواهراتم  
تموم!...



مشکرم پروسپر!... برای  
جبران زحماتت به عکس  
امضاء شده برات می فرستم.



آقا!... آقا!... خانم اینسو  
فراموش کردن!...

خدای من!  
جواهراتش!



آقای بولو، اگه  
دستم بهت برسه  
حالت می کم دوغ  
چند من کره داره!

دخک



سه هفته گذشت...

بله... بله... میدونم... تقصیر  
من نیست... چی... نه، البته تقصیر  
شما هم نیست... بله... مرخصی رفته  
بودم... بعدش هم سرما خوردم و...  
چی؟ کی؟... فردا؟...  
نه، فردا غیر ممکنه...  
اوایل هفته آینده...



لعنت خدا بر شیطان!  
وقتی من حرف می زدم تو  
ساکت باش!!!



بین حیوون بدترکیب، اگه  
پرهانو دوست داری، دیگه  
نباید این جمله رو تکرار کنی!

گروا!

**بلبل میلان و پلیس**

موقوفیت دربارہ کنتسرت اخیر کاستافیوره مشهور که در اسکالای میلان برگزار گردید چون بود، خواننده نامی در این کنتسرت - که آنرا باید خدا حافظی با اروپا تلقی کرد - آرای روسی را اجرا کرد - این نایبۀ بزرگ پانزده بار بر روی صحنه دعوت شد. آفرین! هزاربار آفرین!...  
امید است که شور و علاقه طرفدارانش باعث شود تا این خواننده مشهور غیر بزرگ تسکین ناخوشی را که همان منقود شدن جواهر کم نظیرش باشد فراموش کند. آیا دربار «ماجراجرای دزدی زمرد» که در قسر مولینسار اتفاق افتاده به اندازه کافی تحقیق انجام گرفته است؟...  
کولیا، در مطلق اتهام فرار داشتن، و شایع است که برای بدون سنگ قیمتی مهاراجه سوپال از میمون استاده کرده اند، چنانکه میگویند، بدعت تحت نظر هستند. اما زمرد منقود شده هنوز پیدا نشده است... بلبل میلان پرودی اروپا احد کرد. کارآگاهان پلیس تمام



مقاله مجله "لادیش" رو  
خوندی؟ همش درباره...  
کاستاچی چیزه، بله  
خوندمش.



پناه بر خدا! هیچ نمی فهمم  
مردم تو این دوره زمنه  
چقدر عجله دارن؟ برای  
همینه که بیماری قلبی  
اینقدر زیاده شده...

واقعا که راست  
میگی، عزیزم!



کجاداری میری؟... آخه بسا  
این عجله کجاداری میری؟...

همین حالا  
برمی گردم!

هاف!  
هاف!



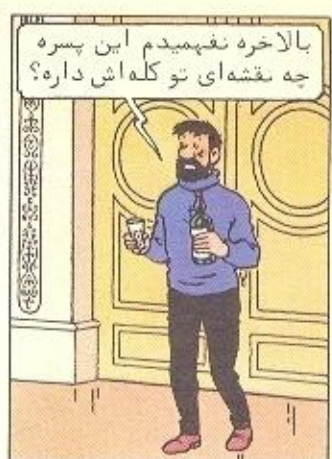
اما... اما... راستی، چرا که  
نه...؟؟؟

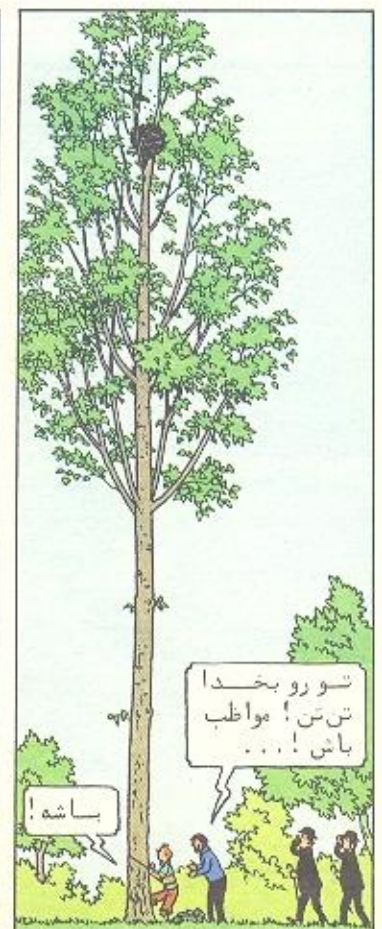
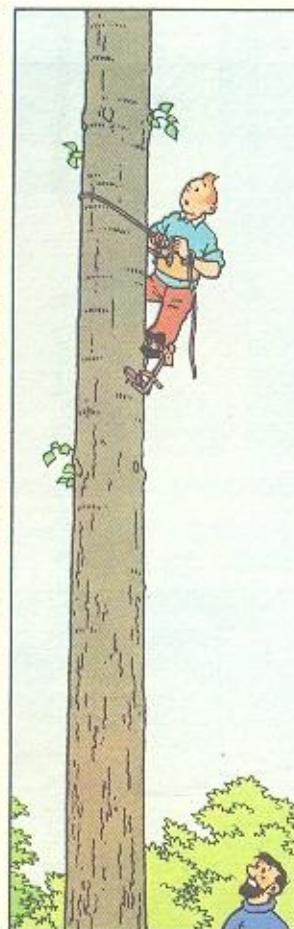
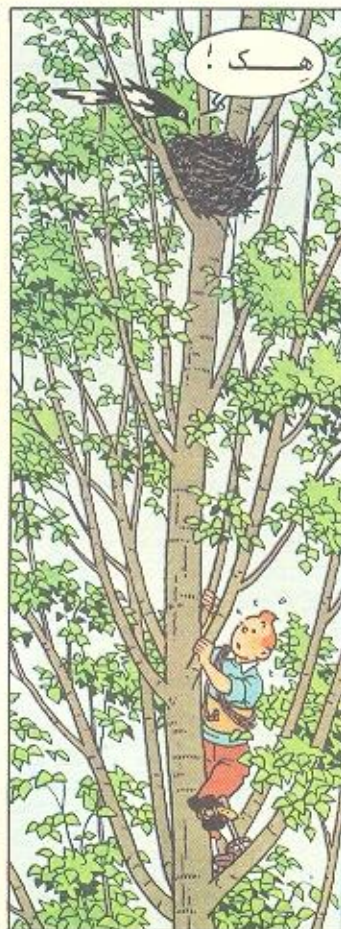
چرا که نه  
چی؟...



باز این داستان مسخره میمون  
دزد، حتی اگه کاملاً تربیت هم  
شده باشه، آیا امکان داره که  
به حیوون صاف بره سر همون  
چیزی که...

از حیوون صحبت  
کردی، من به این  
سوزایک سازه  
تلفن کردم و...

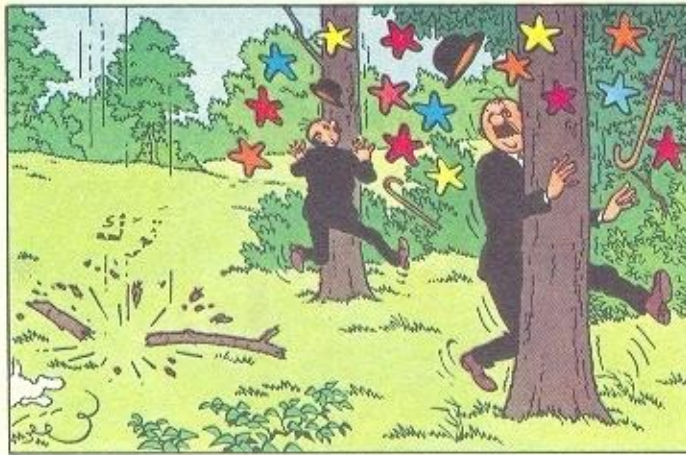






هیچی نشده!... تو اون بالا چیزی پیدا کردی؟...

آره، فعلا "انگستونه خیاطی ایرما پیدا شد!..."



مواطب باشین!... به شاخه شکسته می افته یاعین!...



درست نمیدونم، به چیزی مثل "پیرا" ... یا "راگازا"...

"گازلادرا" که معنی اش میشه زاغ دزد!... همین اسم منو به فکر انداخت!



عالی بود!... تن تن، تو واقعا "ناغدای"!... ولی بگو چطور شد که پیو به فکر زاغه افتادی؟...

اسم ابرایی که تو رونامه نوشته بود چی بود؟



مقداری تیشه خورده... به دونه یا قوت... به عینک، حالا میام یابین...

هه... هک... آه آه دزد!



زهرود هم اینجاست!... نکاش کنین!...



بهر حال زمرود رو پیدا کردیم و همین مهمه! حالا باید بدیمش به خانم کاستاقیوره!

دوست ما تریفون همین حالا میره به میلان، شاید بتونیم جواهر رو بهش بسپاریم که بده به صاحبش؟...



از بدشانسی ما بود! به بار هم که ما گناهکارهارو گیر انداختیم، معلوم شد که بی گناه بودن!...

درسته، میگم نکته مخصوصا "این کار رو میکن!..."



به خودم گفتم به زاغ دزد هم باید این دور و ورها باشه! اما کجا؟... نزدیک محلی که قیچی از آشیانه افتاد و میارکای کوچولو ورش داشت... فوری اوادم اینجا و دیدم که بله به آشیانه اینجاست!... حالا معلوم شد که گولی ها بی تقصیر بودن!...



وای!...!



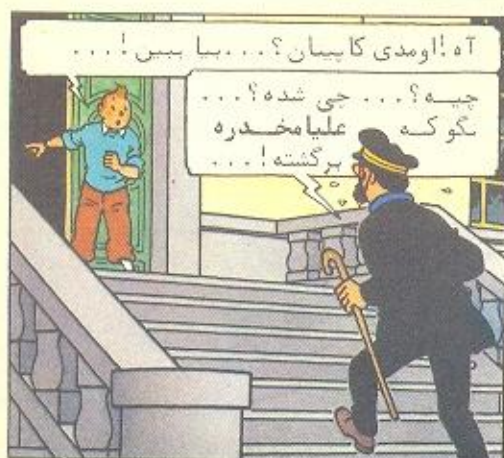
چیزی که منو خوشحال میکنه اینکه این گولی های بیچاره از زیر بار اتهام خلاص شدن... از اونم بالاتر...



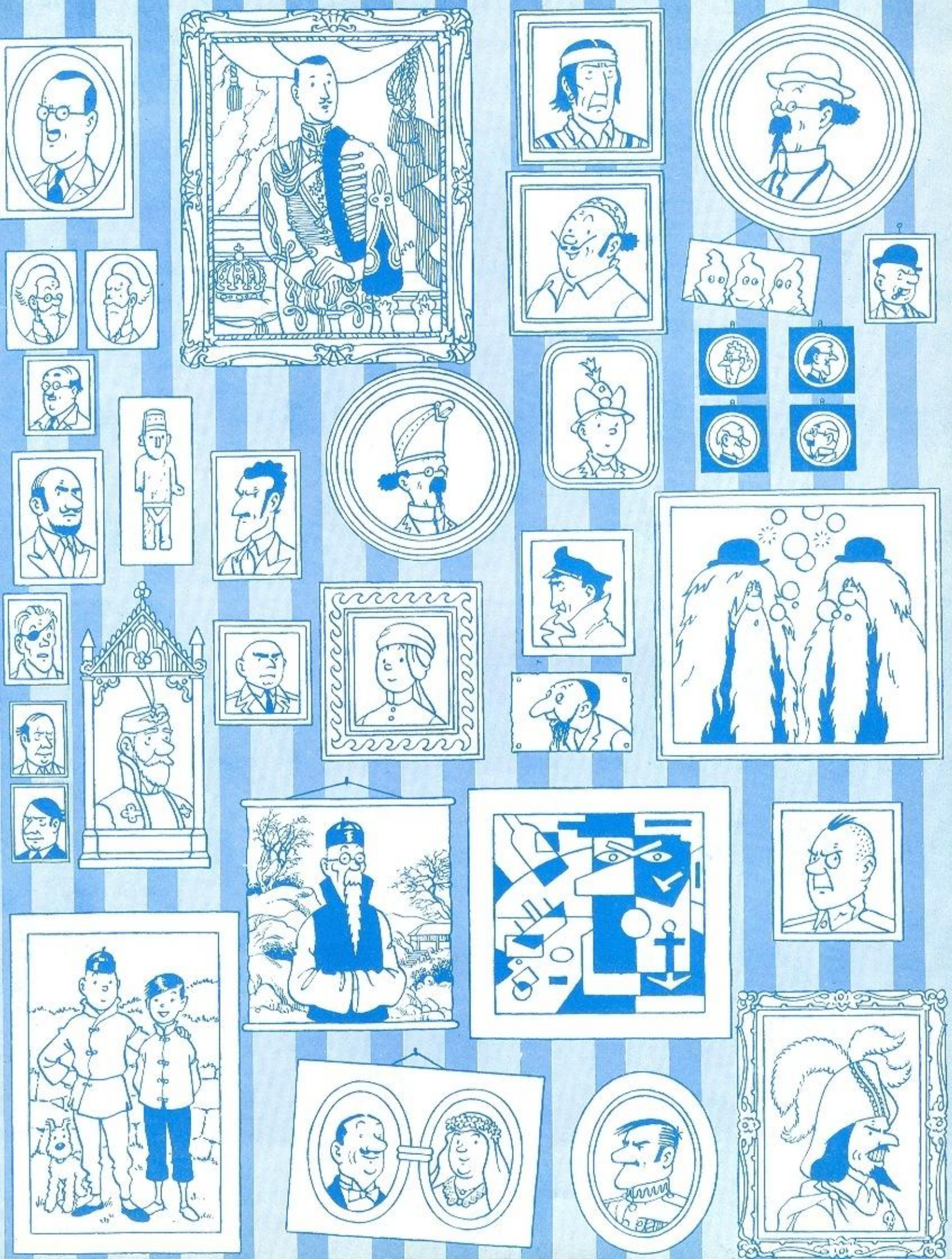
اصلا "و ایدا"!... فقط ما هستیم که باید جواهر رو به صاحبش برسونیم، این وظیفه ماست!...

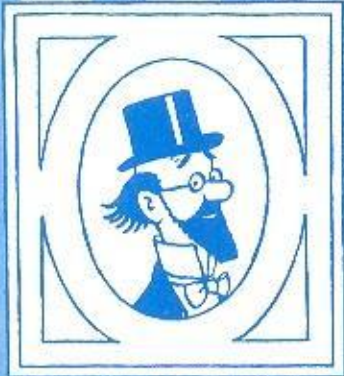
باشه... هر طور که شما بگین... اینهم زمرود.











دوره کامل ماجراهای «تن تن و میلو» را بصورت کتابهای  
مصور رنگی، شرح زیر خواهید خواند:

هفت گوی بلورین	جزیره سیاه
معبد خورشید	هدف کره ماه
تن تن در سرزمین طلای سیاه	روی ماه قدم گذاشتیم
ماجرای "تورنسل"	اسرار اسب شاخدار
انبار دغال سنگ	تن تن در کنگو
تن تن در تبت	سیگارهای فرعون
جواهرات "کاستافیوره"	گل آبی
گنجهای راکام	گوش شکسته
ستاره اسرار آمیز	عصای اسرار آمیز
تن تن در آمریکا	خرچنگ پنجه صلائی
تن تن و پیکاروها	پرواز شماره ۷۱۴

انتشارات یونیورسال چاپ و نشر داستانهای مختلفی بنام جزوه‌های  
«تن تن» را آغاز نموده. با جمع آوری این جزوه‌ها، مجموعه‌ای  
زیبا و بی نظیر از داستانهای مصور خواهید داشت.

انتشارات یونیورسال : صندوق پستی ۱۸۵۸ - تهران

